ایران آزاد

نشریه جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوم شماره ۱۷ - فروردین ۱۳۹۳

که تو آن جرعه آبی"

که غلامان

به کبوتران می نوشانند

از آن پیشتر

که خنجر

به گلوگاه شان بنشانند."

(از کتاب مرثیه های خاک احمد شاملو)

سال نو مبارک ۱۳۹۳

به امید سالی سرشار از آگاهی و آزادی

در این شماره:

نویسنده	موضوع	صفحه
سیامک کوشافر	روشنفکران ایرانی سوراخ دعا را گم کرده اند!	۳
مجید محمدی	پنج دلیل ناخشنودی جمهوری اسلامی از سقوط دولت یانوکوویچ	۴
	داستان شیر و گاو کلیله و دمنه به نثر ساده	۵
ناصر فکوهی	زبان مادری باید در مدرسه آموزش داده شود	۷
محمد درویش	ثروت بی انتها	۱۰
سوسن شریعتی	مبارزه زندگی من است - نلسون ماندلا	۱۲
جاوید فرهاد	مشکل روشنفکر چیست؟	۱۳
	باز می آید پرستو نغمه خوان - پروین دولت آبادی	۱۴
آرسن نظریان	تقاطع تمدن ها یا گسل های ژئوپولیتیک	۱۵
	Nuclear Security Summit 2014 the hague	۱۸

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

روشن‌فکران ایرانی سوراخ دعا را گم کرده‌اند!

سیامک کوشافر

در مذاکرات اتمی ما باید خیلی حواس‌مان را جمع کنیم. خامنه‌ای مانند ماری زخم‌خورده به تله تحریم‌ها گرفتار آمده و هر گونه اشتباهی باعث فرار حیوان وحشی و آسیب رسیدن به مردم ایران خواهد شد. او با زرنگی و در برنامه‌ای از پیش تعیین شده روحانی را وارد میدان کرده است تا به نوعی از این وضعیت فرار کند. ما دست او را خوانده‌ایم، ولی به‌جای محکوم کردن روحانی، مانند یک جودوکار، از نیروی خود همین روحانی استفاده کرده و خواست‌های حقوق بشری مردم ایران را تثبیت می‌کنیم؛ یعنی حب و بغضی با روحانی نداریم. او تا زمانی که با مردم است عزیز ما نیز هست، ولی اگر بخواهد مانند خاتمی زیرآبی برود و دودوزه‌بازی کند، آن موقع باید حواسمان به او باشد.

> **عجبا که این جماعت سیاسیون ایران چقدر آدرس را اشتباهی می‌روند. به‌جای تحت فشار قرار دادن خامنه‌ای، اوباما را تحت فشار قرار می‌دهند!**

هیچ چیز عزیزتر از سرنوشت مملکت‌مان نیست.
متأسفانه به‌خاطر سرکوب گسترده‌ای که خامنه‌ای انجام داده است و نیروهای دموکراتیک را نابود کرده است، برای نجات ایران دو راه متصور است؛ یکی، جنگ و دیگری، تحریم؛ که گناه هر دو آنها به گردن خامنه‌ای است. جنگ را که اصلاً حرفش را نزن! ولی الآن فرصت مغتنمی است تا از حربه تحریم‌ها استفاده کرده و زندانیان سیاسی خود را آزاد کرده، احزاب و گروه‌ها را هم سازماندهی کرده و حرکات مدنی را پایه‌ریزی کنیم تا إن‌شاءالله مانند یک کشور دموکراتیک پیشرفته با سلام و صلوات و بدون خون‌ریزی و تجزیه، اصلاحات را به انجام رسانیم.
انتخابات گذشته، یا دخالت سپاه در «شستشوی»متأسفانه سخنان اخیر روحانی در العاقل یکفیه »اقتصاد و یا اعلام برائت و یا... نشانه‌های خوبی برای ما نیست. خود او دارد به ما می گوید که چه کاره است؛ همان‌گونه که خاتمی نیز «الاشاره! می‌گفت مردم‌سالاری دینی همان ولایت فقیه است، ولی ما نفهمیدیم و هی گفتیم و از او انتظارات مترقیانه داشتیم، در صورتی که خود «إن‌شاءالله که گربه است!» او قبلاً گفته بود که چه کاره است؛ برای مثال، روحانی در مقاله خود در نوشته است چرخه سوخت هسته‌ای بخشی از هویت ایرانی است! «واشنگتن‌پست» تحریف و حقه‌بازی از این بالاتر؟ چرخه سوخت اتمی چه ارتباطی با بحث هویت دارد؟! یعنی اگر ما انرژی هسته‌ای نداشته باشیم هویت نداریم؟! یعنی حافظ و سعدی و مولوی و مردمی که انرژی هسته‌ای نداشتند، هویت نداشتند؟

ولی به هر حال، این سخنان روحانی دلیل نفی او نمی‌شود؛ ما هنوز با او کار داریم و مردم ایران از او کار خواهند کشید. حال چگونه، در آینده خواهیم دید که روحانی به چه کار می‌آید! ولی فعلاً روحانی قصد دارد تا با زبان‌بازی و هیاهوی تبلیغاتی تحریم‌ها را لغو کند، قبل از آنکه مردم ایران به حقوق خود رسیده باشند!
هیاهوی اصلاح‌طلبان و نوشتن نامه‌های پانصد نفره یعنی تحریم‌ها را رفع کنید تا ما به دلار برسیم، **بدون اینکه ضمانتی برای آزادی زندانیان سیاسی باشد.** یعنی دوباره همان آش و کاسه قبل.
عجبا که این جماعت سیاسیون ایران چقدر آدرس را اشتباهی می‌روند. به‌جای تحت فشار قرار دادن خامنه‌ای، اوباما را تحت فشار قرار می‌دهند! این نامه یعنی اینکه آقای اوباما دیگر گلستان شد! دیگر همه مشکلات حل شد، یعنی مثل اینکه شما به محضر بروی و ماشین خود را بفروشی و قبل از اینکه پول آن را بگیری، سند را امضا کنی! یعنی از دست رفتن ماشین شما. حالا به نظر شما بهتر نیست که روحانی دست خالی از محضر برگردد و پول ماشین را از خامنه‌ای بگیرد و دوباره به محضر بیاورد تا ماشین را به نامش بزنیم؟ «معامله شیرین!»به این می‌گویند

حکایت من در ولایت غربت

حرف های دلتنگی از زندگی در کولورادو

چند وقتیه که به شدت آلوده ی فیس بوک هستم. فیسبوک پدیده ی عجیبیه. هر کسی از اون به یک منظوری استفاده میکنه.
برای بعضی ها فیسبوک کلوپ دوست/همسر یابی است و برای یک عده جایی که جوک های آبکی و دم نکشیده شونو به خورد دوستاشون بدن.
برای من فیسبوک حکم مهمانی هر از گاهی رو داره که میتونم دوستان و اقوامم رو ملاقات کنم و در مکالمه و محاوره شون شرکت کنم. عکس های جدیدشونو ببینم و با لایک زدن بهشون بگم دوستشون دارم.
برای ما ها که هرکدوم یک گوشه ی دنیا افتادیم و به این آسونی ها نمیتونیم به دیدن هم بریم فیس بوک حکم کاچی رو پیدا کرده.
دست اندرکاران و برنامه ریزان فیسبوک هر از گاهی چوب لا چرخ ما کاربران میزارن و هی برنامه شونو عوض میکنن به طوری که ماهایی که مرتب به فیسبوک سر میزنیم دچار سرگیجه میشیم .مثل اونوقت ها که مامانامون اتاقمونو تر و تمیز و مرتب میکردن و تا یک هفته دنبال وسایلمون میگشتیم.
اما متأسفانه مشکل به اینها ختم نمیشه. با هربار تغییر کلی اطلاعات اضافی و بی مورد به مردم رد و بدل میشه. مثلاً اگه کسی به صفحه ای سر بزنه تمام اهل محل با خبر میشن.
این اواخر دیگه دلم نمیخواد به فیسبوک برم چون یه جوری احساس میکنم تو تنگ ماهی زندگی میکنم. هر چی بگیم، هر کاری بکنم از هرکجا که عکسی آپلود بکنم همه ی دنیا با خبر میشن.
این روزها بیشتر و بیشتر دارم دلتنگ و افسرده میشم.
یک دلیل دیگه ی افسردگیم مطالبیه که ملت تو "دیوار"شون مینویسن و بقیه مجبورن بخونن. حرف های بینهایت پرمغز و روشنفکرانه، جملات نغزی که دکارت و نیچه به مغزشون خطور نکرده بود. و این روشنفکری فیسبوکی روز بروز داره همه گیر میشه. کسانی که سالها میشناختی و میدونی چه هالو هفت شنبه هایی بودن حالا جمالتی مینویسن که تا دو روز مغزت رو به ذوغ ذوغ میندازه. راستش من که بخیل نیستم بذار همه روشن فکر بشن . چیزی که دلم رو به درد میاره اینه که با اینهمه روشن فکری و درایت که تو مملکت داره فوران میکنه چرا وضعمون اینه؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مه سا الف

رادیو فردا، مجید محمدی :

پنج دلیل ناخشنودی جمهوری اسلامی از سقوط دولت یانوکوویچ

پس از سقوط دولت یانوکوویچ در کی‌یف با استقامت سه‌ماهٔ معترضان، روشن و صریح بودن خواسته‌ها و کوتاه نیامدن از آنها، و مقاومت در برابر نیروهای امنیتی و پلیس تا حد ۸۸ کشته، نهادها و مقامات جمهوری اسلامی که خود را همپیمان (بعضاً پذیرفته ناشده) دولت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه می‌دانند در کار تاسف خوردن برای رژیم نزدیک به پوتین هستند.

مقامات سیاسی و نظامی و قضایی و دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی در این موضع یک‌صدا هستند.

واکنش‌ها

نگاهی به واکنش‌های این دستگاه‌ها و مقامات نحوهٔ برخورد آنها را روشن می‌کند:

نیروهای نظامی: «آنچه در اوکراین و در کی‌یف اتفاق افتاد، انقلاب برای فرار از استقلال به سمت وابستگی بود... درسی که آمریکا و غربی‌های معتقد به لیبرال دموکراسی در اوکراین به ملت این کشور دادند، عبرتی تاریخی برای همه ملت‌های مستقل است که مراقب لبخندها و ایده‌های شیطانی ابرسرمایه‌داری باشند و فریب استکبار و عوامل آن را نخورند.» (رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، ایسنا، ۵ اسفند ۱۳۹۲)

دستگاه دیپلماسی: «ضمن تاکید بر حفظ ثبات و آرامش و پرهیز از خشونت، اعتقاد داریم سرنوشت اوکراین با تحقق اراده ملت و تفاهم نیروهای سیاسی این کشور و عدم دخالت خارجی میسر است.» (سخنگوی وزارت خارجه، تسنیم، ۵ اسفند ۱۳۹۲)

رادیو و تلویزیون دولتی: بخش‌های خبری رادیو و تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی در گزارش تحولات اوکراین با ابراز ناخشنودی ضمنی از فرار رئیس‌جمهور حامی روسیه مکرراً از یانوکوویچ به عنوان رئیس‌جمهور قانونی اوکراین نام می‌برند. این همان موضع نخست وزیر روسیه، دیمیتری مدودف است که می‌گوید «مشروعیت تعداد قابل توجهی از ارگان‌های قدرت محل تردید است، اما برخی شرکای غربی ما شکل دیگری فکر می‌کنند. مشروع دانستن حاصل یک شورش مسلحانه کوتاه‌فکری است.» (بی‌بی‌سی فارسی ۵ اسفند ۱۳۹۲)

رادیو و تلویزیون دولتی اولا مخالفان را به هواداران نخست وزیر پیشین تقلیل داده و ثانیا از تیموشنکو با عنوان سرکرده مخالفان غربگرا و همدست غرب و آمریکا نام می‌برد که توسط رئیس‌جمهور قانونی و معزول اوکراین به دلیل سوءاستفاده از قدرت و فساد اقتصادی زندانی شده‌است.

روزنامه‌های دولتی و شبه دولتی: تیتر بزرگ روزنامهٔ حکومتی کیهان ۶ اسفند ۹۲ این است: «روزهای تاریک اوکراین، گرگ در لباس میش بازگشت: نارنجی‌ها با کمک سیا دوباره به قدرت رسیدند.» رسالت از قول ولایتی تیتر زده‌است که «خطر تجزیه، اوکراین را تهدید می‌کند» (۶ اسفند ۱۳۹۲) یکی از تیترهای صفحهٔ اول روزنامهٔ تهران امروز این است: «پنج میلیارد دلار هزینهٔ امریکا برای اغتشاش در اوکراین.» (۶ اسفند ۱۳۹۲) عنوان سرمقالهٔ جام جم این است: «بعد از اوکراین نوبت شقه شدن کدام ملت است؟» (۵ اسفند ۱۳۹۲)

مقام‌های سیاسی: «کشورهایی نظیر اوکراین که یک دوره متمایل به فضای غربی شده و دوباره تمایل به شرق پیدا کرد و باز هم حرکت‌هایی می‌شود که متمایل به غرب شوند در حدی نیستند که کسی فکر کند اگر در آنجا اتفاقی افتاده حالا در ایران هم تیتر بزرگ و لوگوی رنگی و حرکت‌ها و حرف‌هایی از این دست زده شود.» (وزیر دادگستری، ایسنا ۵ اسفند ۱۳۹۲)

چرا ناخشنودی؟

پنج علت برای این نوع برخورد با قیام علیه دیکتاتوری و فساد دولت یانوکوویچ به چشم می‌خورد:

۱. دشمنی با هر جنبش تحول‌خواه و اصلاح‌طلب. مقامات جمهوری اسلامی دریافته‌اند که به متحدان بیشتری در عالم نیاز دارند و از این‌رو برای تقویت جبههٔ حکومت‌های همسنخ خود یعنی حکومت‌هایی که در داخل کشورهای خود مستبدانه حکومت می‌کنند تلاش می‌کنند، در عین این‌که اتحاد دمکراسی‌خواهان ایرانی با دولت‌های دمکراتیک غربی را خیانت به کشور معرفی می‌کنند.

۲. ترس از گرفتار آمدن به همان سرنوشت. از حیث جنبش‌های اجتماعی مقامات جمهوری اسلامی بیشترین حساسیت را به جنبش‌های دمکراسی‌خواهی در شرق اروپا دارند چون به خوبی می‌دانند که در نظام سرکوب و نظام تبلیغاتی از آنها الگو گرفته‌اند و ممکن است مخالفان با درس‌گیری از جنبش‌های سیاسی علیه آنها به براندازی رژیم اقدام کنند.

رمز شکست جنبش سبز در عدم استقامت در خیابان و باور رهبران به مبانی جمهوری اسلامی و رمز پیروزی معترضان اوکراینی در استقامت در عرصهٔ خیابان و پافشاری بر سقوط رژیم یانوکوویچ بود. علی خامنه‌ای بیش از همهٔ جنبش‌های سیاسی از انقلاب‌های رنگی می‌هراسد و این عزاداری برای رژیم مورد حمایت روسیه برای پیش‌گیری از وقوع این گونه رخدادها در ایران است.

۳. ترس از بسط امید به تغییر. جنبش‌های ناموفق مثل سوریه یا مصر بسیار مورد علاقهٔ مقامات جمهوری اسلامی هستند چون با استفاده از آنها به مخالفان و معترضان متذکر می‌شوند که اگر اعتراض کنید ممکن است بدون هیچ نتیجه‌ای به جنگ داخلی یا پس از مدتی بازگشت به دیکتاتوری منجر شود. اما ایدئولوگ‌ها و تبلیغاتچی‌های نظام از ذکر مواردی مثل تونس یا اوکراین یا ده‌ها کشور دیگر که به واسطهٔ سقوط دیکتاتورها وضعیت بهتری پیدا کرده‌اند (بسیاری از کشورهای اروپای شرقی که امروز به اتحادیهٔ اروپا پیوسته‌اند) یا امید می‌رود که پیدا کنند ابا دارند.

۴. همراهی با متحدان جمهوری اسلامی. همراه با تند شدن لحن دولت روسیه علیه رهبران جدید اوکراین مقامات و دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی نیز به حجم حملات خود علیه وضعیت جدید افزوده‌اند. مقامات جمهوری اسلامی از این که معاون وزیر خارجهٔ آمریکا یا سناتورهای آمریکایی در اوج اعتراضات برای حمایت از جنبش به اوکراین سفر می‌کردند ناخشنود بودند به همان ترتیب که دولت پوتین از این مسافرت‌ها ناخشنود بود. جمهوری اسلامی بعد از شعارهای نه شرقی نه غربی سال‌های انقلاب به سرعت به این درک رسید که باید در اردوگاه دیکتاتوری و ضد دمکراسی ثبت نام کند. از این جهت تبلیغات روسی علیه جنبش اوکراین (فرار معترضان به خارج، احتمال تجزیه) عیناً در رسانه‌های دولتی تکرار می‌شود.

۵. دشمنی با غرب. در ایران تحت جمهوری اسلامی یک تشکیلات سیاسی واحد وجود ندارد تا در رخدادهای سیاسی همهٔ واکنش‌ها را از بالا دیکته کند اما سخنان و مواضع مکرر مقامات بالای رژیم به شکل‌گیری یک مجموعه ایده و موضع منجر شده که همه از آنها تبعیت می‌کنند. در مورد اوکراین چون موضع اتحادیهٔ اروپا و آمریکا حمایت از معترضان بود بنابر این باید بنا به ضد غربی بودن موضع جمهوری اسلامی با کسانی که پلیس به آنها تیراندازی می‌کرد و برای مقابله با فساد به خیابان آمده‌اند مخالفت کرد. موضع ضد غربی جمهوری اسلامی باعث شده‌است که این رژیم از فاسدترین، اقتدارگراترین و قصاب‌ترین رژیم‌های عالم که ضد غربی هستند (سوریه، سودان، بلاروس، روسیه، چین، کوبا، ونزوئلا) حمایت و با مخالفان آنها دشمنی کند.

بازرگانی بسیار ثروتمند بود . فرزندانش بزرگ شدند ، از به دست آوردن کار و شغل روی گردان بودند (دنبال کار و حرفه نمی رفتند). شروع به ول خرجی ثروت پدر کردند. پدر لازم دانست فرزندان را پند دهد و سرزنش کند. و هنگام نصیحت گفت : ای فرزندان ، انسان ها دنبال سه مقام اند و با داشتن چهار ویژگی بدان خواهند رسید. اما آن سه مرتبه که خواستار آنند زندگی خوب است و والا مقامی و دست یابی به پاداش اخروی و آن چهار صفت که به واسطه ی آن می توان به این اهداف رسید ، اندوختن مال است از راه پسندیده و تلاش مناسب در نگه داری آن و هزینه کردن برای بهتر شدن زندگی و خشنودی زن و فرزند و به توشه ی آخرت می انجامد. خویشتن داری از آفات بد (معاصی منکر) تا آن جا که امکان دارد و هر که یکی از این چهار صفت را نادیده بگیرد . روزگار مانع تحقق اهداف او می شود.

پسران بازرگان اندرز پدر شنیدند و فواید آن را خوب دانستند و برادر بزرگ تجارت را پیشه کرد. و سفر به جاهای دور را انتخاب کرد و با او دو گاو بود نام یکی شنزبه بود و دیگری ننده. در مسافرت به باتلاقی برخوردند ، شنزبه در آن ماند ، با تدبیر او را نجات دادند. در آن حال توان حرکت نداشت . پسر بازرگان مردی برای مراقبت او گذاشت تا پرستار وی باشد ، وقتی قوت گرفت با خود ببرد. کارگر (مراقب گاو) روزی آن جا ماند ، حسته شد ، شنزبه را رها کرد و رفت و به پسر بازرگان گفت : گاو از بین رفت.

شنزبه به مرور زمان بهبودی یافت و دنبال چراگاه می رفت تا این که به مرتعی زیبا رسید آراسته به انواع و اقسام گل ها و گیاهان خوشبو . چون مدتی آن جا ماند و نیرو گرفت ، خوشی فراوان او را مست کرد و با شادی بسیار فریادی بلند کشید . در اطراف آن چمن زار شیری با حیوانات وحشی و درنده بسیار تحت فرمان زندگی می کرد. او هرگز گاو ندیده و صدایش نشنیده بود. همین که صدای گاو به گوشش رسید ، ترسید . نمی خواست درندگان بدانند که او می ترسد بنابراین از محل زندگی خارج نمی شد.

در پیروان او دو شغال بودند . نام یکی کلیله بود و دیگری دمنه و هر دو بسیار زیرک . دمنه حریص و جاه طلب تر بود ، به کلیله گفت : نظرت در مورد سلطان چیست که درخانه ساکن مانده و شکار و شادی را ترک کرده است ؟ کلیله گفت : به تو چه ربطی دارد ؟ ما در درگاه سلطان زندگی آسوده ای داریم و غذایی برای خوردن داریم. این موضوع را فراموش کن .

دمنه گفت : هر که به پادشاهان می خواهد نزدیک شود به طمع غذا نیست که شکم در هر جایی و با هر چیزی پر می شود. فایده ی نزدیکی به پادشاه ارتقای مقام است و پرورش دوستان و غلبه بر دشمنان.

کلیله گفت : شنیدم آن چه گفتی ، اما عقل خود را قاضی کن و بدان که هر گروهی مرتبه ای دارد و ما آن گروه نیستیم که برای رسیدن به این مقام ها تربیت و آماده شده باشیم و و برای آن بتوانیم تلاش کنیم.

دمنه گفت : مقام ها مال جوان مردان و با همت ها است و برای رسیدن به آن رقابت می کنند.هر که شخصیت والا دارد خود را از مرتبه ی پایین به مقام و الا می کشاند و هر که ضعف اندیشه دارد و عقل ناقص از مقام والا به مرتبه ی پست می رسد.

کلیله گفت : فکرت چیست؟

گفت : می خواهم این موقع که شیر دچار شک و سرگردانی شده نزد او بروم (خود را به او نشان دهم) تا با اندرز من آرامشی یابد و این گونه به او نزدیک و به مقامی برسم.

کلیله گفت : چگونه می دانی که شیر دچار سرگشتگی شده ؟

گفت: با هوش و دانش خود نشانه های آن را می بینم که خردمند با دیدن ظاهر به درون پی می برد.

کلیله گفت : چگونه نزد شیر قرب و نزدیکی می یابی ؟ زیرا تو خدمت پادشاهان نکرده ای و راه و رسم آن نمی دانی.

دمنه گفت :وقتی مرد دانا و توانا باشد انجام کار بزرگ و برداشتن بار سنگین او را آزرده نمی کند.

کلیله گفت: هر چند من مخالف آن هستم اما خداوند بلند مرتبه این تصمیم را با خیر ، خوبی و سلامت همراه گرداند.

دمنه رفت و به شیر سلام کرد. شیر او را صدا زد و گفت : کجایی ؟ گفت : در درگاه پادشاه اقامت گزیده ام و آن را محل بر آوردن نیازها و آرزوها یم قرار داده ام و منتظرم فرمانی صادر شود تا با اندیشه و خرد خود آن را به انجام برسانم .

وقتی شیر کلام دمنه شنید ، رو به نزدیکان کرد و گفت: هنرمند جوان مرد گرچه دارای مرتبه پایین و دشمن بسیار باشد با عقل و مردانگی خود در میان جمع شناخته می شود. چنان که اگر روشن کننده ی آتش بخواهد شعله را پایین نگه دارد ناگهان بالا می رود.دمنه با این سخن شاد شد و گفت : بر همه خدمتکاران و اطرافیان پادشاه لازم است هر پندی که به نظرشان می رسد ، بیان و اندازه ی درک و دانش خود را به نظر سلطان برسانند که پادشاه تا زمانی که زیر دستان خود را خوب نشناسد و از کمیت اندیشه و اخلاص هر کدام آگاه نباشد از بندگی آنان بهره ای نمی تواند بگیرد و در گزینش ایشان فرمانی نمی تواند دهد.

چون دمنه این سخن را به پایان رساند.شیر بیشتر خوشش آمد و به او پاسخ های خوب داد و وی را بسیار مدح کرد و با او کاملاً دوست شد و دمنه فرصتی خواست تا تنها با شیر سخن گوید و گفت :مدتی است پادشاه در یک جا اقامت کرده و شادی شکار و گریز را رها کرده است ؟ سبب آن چیست؟ شیر می خواست حالت ترس خود را از دمنه مخفی کند.در آن حین ، شنزبه آوازی بلند سرداد و صدا آن چنان شیر را هراساند که نتوانست بر خود مسلط باشد و سر خود را بر ملا کرد. و گفت : دلیل این صداست که می شنوی . نمی دانم از کدام سمت می آید اما گمان می کنم که قدرت و اندام آن متناسب با صدا باشد.. اگر این گونه است اقامت ما در این جا به صلاح نیست.

دمنه گفت : شایسته نیست که پادشاه به این دلیل جایگاه خود را ترک کند و از وطن مونس هجرت کند . اگر دستور دهد بروم و او را این جا بیاورم تا بنده و چاکر فرمان بردار پادشاه باشد. شیر از این سخن شاد شد و به آوردن او فرمان داد . دمنه به نزد گاو آمد و گفت : مرا شیر فرستاده و دستور داده که تو را به نزد او ببرم. گاو گفت : این شیر کیست ؟ دمنه گفت : پادشاه درندگان . گاو که یادکرد پادشاه درندگان شنیده بود ترسید ، به دمنه گفت : اگر به من اطمینان دهی با تو می آیم . دمنه به او قول داد و هر دو به سمت شیر رفتند.

چون به نزد شیر رسیدند . به گرمی از گاو پرسید: کی به این ناحیه آمده ای و دلیل آمدنت چه بوده است. گاو داستان خود را به تفصیل بیان کرد. شیر دستور داد که این جا اقامت کن که از مهربانی ، احترام ، نیکی و بخشش ما بهره ای وافی یابی .گاو او را مدح و ثنا گفت و با میل و علاقه آماده خدمت گزاری شد.شیر او را به خود نزدیک گردانید و در بزرگ داشت و مهربانی به او زیاده روی نمود تا از همه ی لشکر و نزدیکان شیر والاتر شد.

وقتی دمنه دید که شیر در نزدیکی به گاو چقدر خوش آمد گویی می نماید ، آرامش خود را از دست داد. نزد کلیله رفت و گفت : ای برادر ضعف اندیشه و ناتوانی مرا می بینی ؟ تمام تلاش خود را صرف آسایش شیر کردم و از منفعت خود غافل بودم و این گاو را برای خدمت آوردم تا جا و مکان یافت و من جایگاه و مرتبه ی خود را از دست دادم . اکنون چاره رهایی مرا چگونه می بینی . کلیله گفت : تو چه فکری کرده ای ؟

گفت : می اندیشم که با چاره گری لطیف کوشش کنم تا او را منصرف کنم.

کلیله گفت : اگر گاو را بتوانی نابود کنی طوری که شیرآسیب نبیند راهی دارد و اگر با زیان همراه باشد ، آگاه باش که آسیبی به او وارد نشود . کلام را با این جمله به پایان رساندندو دمنه از دیدار شیر روی گرداند تا این که روزی فرصتی یافت و مانند ماتم زده ای نزد او رفت . شیر گفت : روزهای زیادی است تو را ندیده ام ان شاء الله که خیر هست.

گفت : بله دستور داد که بیان کن . گفت : محرمانه باید این موضوع را بگویم . گفت : هم اکنون وقت آن است. زودتر باید بیان کنی که در امور مهم تأخیر روا نیست و دانای سعادتمند کار امروز را به فردا نمی اندازد.

دمنه گفت : عاقل چاره ای جز بیان حق ندارد ، زیرا هر کس اندرزی از پادشاه دریغ دارد و جایز نداند فقر و نداری خود را به دوستانش بگوید ، به خود خیانت کرده است.

شیر گفت : امانت داری بسیار تو امری ثابت شده است . و نشانه های آن در رفتارت آشکار . آن چه اتفاق افتاده بیان کن.

دمنه گفت شنزبه با فرماندهان لشکر محرمانه سخن گفته و از هر کدام به نحوی دل جویی نموده و گفته که " شیر را امتحان کردم و میزان قدرت و نیروی او را معلوم و از اندیشه و تدبیر او آگاهی یافتم . ودر هر یک نقصی کامل و ضعفی آشکار دیدم .و پادشاه در احترام آن ناسپاس حیله گر زیاده روی نمود تا این که میل سرکشی او را مغرور کرد.

چون مکر دمنه در شیر اثر کرد گفت : در باب این کار نظرت چیست ؟ پاسخ داد چون دندان دچار کرم خوردگی شد درد آن تسکین نمی یابد جز با کشیدن .شیر گفت : من نزدیکی به گاو را ناپسند می دانم . کسی را نزد او می فرستم و این جریان را به او می گویم و اجازه می دهم هر کجا می خواهد برود.دمنه می دانست اگر این سخن را به شنزبه بگوید ، فوراً دروغ و حیله ی او مشخص می شود.

وقتی دمنه شیر را تحریک کرد و فهمید که با فریب او آتش فتنه از آن سمت شعله ور شده خواست گاو را ببیند و از راز درون وی آگاهی یابد. شیر اجازه داد . دمنه مانند شخص غمگین خجالت زده ای نزد شنزبه رفت.

شنزبه استقبال گرمی نمود و گفت : روزهای زیادی است تو را ندیده ام ، تندرست بوده ای؟ دمنه گفت : چگونه می تواند سالم باشد کسی که اختیار جانش را ندارد.شنزبه گفت : سخن تو برهانی است بر تنفر و وحشت تو از شیر ؟گفت : بله اما نه برای خود و تو پیشینه یک رنگی و دوستی من با خود را می دانی . شنزبه گفت : ای دوست مهربان و یار وفادار تعریف کن . دمنه گفت : از فرد مورد اعتمادی شنیدم که شیر به زبان آورده که " شنزبه بسیار چاق شده است و به او نیاز ی نیست و به درد نمی خورد.با گوشت او میهمانی برای جانوران ترتیب می دهیم. وقتی این را شنیدم آمدم تا تو را آگاه کنم اکنون به مصلحت شایسته تر آن است که چاره ای اندیشی و سریع تدبیری اندیشی شاید بلا رفع شود و رهایی دست دهد.

چون شنزبه سخن دمنه را شنید و عهد و پیمان های شیر را به خاطر آورد ،گفت : لزومی ندارد که شیر نسبت به من بی وفایی پیش گیرد که من خیانتی نکرده ام ، اما با دروغ ممکن است او را علیه من برانگیخته باشند چرا که در خدمت گزاری او گروهی بد کردارند در بدکاری ماهر و در خیانت و تجاوز دلیر و گستاخ .

دمنه خندان و شاد به نزد کلیله رفت . کلیله گفت : کا را به کجا رساندی ؟ گفت : آسایش هر چه زیباتر رخ می نمایاند.

پس هر دو به نزد شیر رفتند . اتفاقاً گاو هم زمان با آن ها رسید. چون شیر او را دید ، محکم ایستاد و نعره می کشید و دمش را چون مار تکان می داد . شنزبه فهمید قصد نابودی او را دارد.

چون شیر آمادگی او را برای حمله دید ، بیرون پرید و هر دو جنگ را شروع کردند و خون از هردو طرف سرازیر شد. کلیله آن را که دید رو به دمنه کرد و گفت:

حتی باران دویست ساله نمی تواند گرد و خاک این طوفان فتنه ای را که تو بر پا کرده ای از بین ببرد.

ای نادان نگاه کن در بد عاقبتی مکر خود. دمنه گفت : سر انجام بد کدام است؟ کلیله گفت : زحمت وجود شیر ، نشان پیمان شکنی و کشته شدن گاو و پایمال شدن خون او .

چون گفتگوی آن ها به این جا رسید ، شیر گاو را کشته و کارش را تمام کرده ، همین که او را بر زمین افتاده دید و در خون غلتان ، اندیشید و با خود گفت :

افسوس بر شنزبه با آن همه دانش و هوشیاری و اندیشه و هنر . نمی دانم در این کار درست اندیش بودم یا نه . در مورد او آن چه برای من گفتند راستی و امانت داری را رعایت کردند یا راه خیانت کاران گستاخ را در پیش گرفتند.به هر حال من خود را غم زده کردم و اندوه و افسوس سودی ندارد.

چون نشانه های پشیمانی در او ظاهر شد و آثار آن روشن و آشکار گشت و دمنه آن را دید ، سخن کلیله را ناتمام گذاشت و جلو رفت و گفت : چرا پشیمانی ؟ زمانی از این شادتر و روزی از این میمون تر چگونه می تواند باشد. پادشاه در جایگاه پیروزی جست و خیز کنان و دشمن در منزل شکست و خواری چرخ زنان .

شیر گفت : هر گاه هم نشینی و خدمت گزاری و خرد و لیاقت شنزبه را به یاد می آورم ، لطف و مهربانی بر من مسلط می شود و حقیقتاً حامی و پشتیبان لشکرم بود . باعث آزار دشمنان و موجب آراستگی دوستان خود بود .

شیر در آن حال اندکی آرام گرفت اما گذشت زمان انتقام گرفت و دمنه را بد نام و رسوا گردانید. و شیر به تهمت و ریاکاری او پی برد و به انتقام خون گاو او را به بدترین شکل کشت چرا که نهال کردار و تخم گفتار اگر کاشته و پرورش یابد به ثمر می نشیند و سرانجام فریب و خیانت همیشه ناپسند بوده و پایان بد اندیشی و مکر نامیمون ، هر کس در آن قدم گذارد و بدان تجاوز کند سرانجام گرفتار رنج و زحمت می شود و شکست می خورد.

زبان مادری باید در «مدرسه» آموزش داده شود

«حق زبان مادری» در گفت‌وگو با ناصر فکوهی استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران

سال 2000 سال مهمی برای جهان بود، سالی که جهان صدای تمنای جوانان بنگلادشی را شنید و سرانجام روزی به‌نام «زبان مادری» بر صحیفه جهان نقش بست. از آن سال تا امروز، همه‌ساله در سراسر جهان به‌خصوص در جوامع چندزبانه، این رویداد بزرگ جهانی پاس داشته می‌شود و جایزه جهانی زبان مادری، به یکی از فعالان عرصه زبان مادری قومیت‌ها و ملیت‌ها توسط یونسکو اعطا می‌شود. بسیاری از متفکران و کنشگران عرصه سیاست و فرهنگ بر این عقیده‌اند که چون سرزمین ایران از شانس بزرگ چندزبانگی برخوردار است، باید روز جهانی زبان مادری را به تقویم رسمی بیاوریم و افزون بر آموزش این زبان‌ها در مدارس، به این‌ترتیب هم به‌صورت نمادین از زبان‌های غیررسمی خود، حمایت کنیم. دکتر ناصر فکوهی، انسان‌شناسِ برجسته ایرانی، از معدود اندیشمندانی است که مواضع دقیق، عالمانه و به‌موقع اتخاذ کرده است. او در این گفت‌وگو، از تدریس زبان مادری در مدارس سخن می‌گوید و بر تقلیل زبان و فرهنگ قومیت‌ها به فولکلور و ادبیات شفاهی، مخالف است و می‌گوید: «چگونه است ما زمانی که از فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی، به‌حق به‌مثابه قله‌های فکری اندیشه پارسی یاد می‌کنیم بحث فولکلور را پیش نمی‌کشیم؛ اما حاضر نیستیم بپذیریم که هریک از فرهنگ‌های قومی نیز دارای بزرگان و اندیشمندانی بوده‌اند که قله‌های فکری برای بشریت به شمار می‌آیند. به همین دلیل است که من این رویکرد را درست نمی‌دانم.»

برخی از کنشگران مخالف آموزش زبان مادری، می‌گویند نیازی به آموزش اجباری زبان مادری در مدرسه نیست. همین که در منزل حرف می‌زند کافی است یا اگر نیاز بود، در همان منزل از طرف خانواده یاد بگیرد. آیا اساسا این حرف درباره مقوله آموزش زبان مادری درست است؟ چرا باید آموزش زبان مادری، اجباری و مدرسه‌ای باشد؟

اولا سخن‌گفتن از «اجبار» در این مورد به خودی خود مناسب نیست، 35سال است که اصلی در قانون اساسی ایران تصویب شده و اجرا نشده، حال چطور می‌توانیم از اجبار صحبت کنیم. اما درباره اینکه بچه‌ها زبان مادری را در «خانه» یاد بگیرند اولا این می‌تواند در کشورهایی مثل اروپای غربی مطرح باشد که در مدارس آنها، چندین و گاه ده‌ها زبان مادری وجود دارد و عملا چنین آموزشی ممکن نیست. البته حتی در همان کشورها از جمله در فرانسه و آلمان چنین آموزشی را برای بسیاری از زبان‌های اصلی که گویشوران بیشتری دارند در سطوح بالاتر مثلا در دبیرستان ممکن کرده‌اند. ثانیا اگر چنین کاری بخواهد در منزل انجام شود، ابتدا والدین باید روش‌های آموزش زبان را بدانند. آموزش زبان مادری در مدرسه این حسن را دارد که زبان به‌صورت صحیح و علمی آموزش داده می‌شود و تبدیل به یک سرمایه بزرگ برای گویشور می‌شود. اتفاقا دلیل آنکه برخی از مخالفان آموزش زبان مادری خودشان دارای زبان مادری غیرفارسی هستند، این است که هرگز زبان مادری خود را به شیوه درست و علمی و از مدرسه یاد نگرفته و صرفا در خانه آموخته‌اند و به همین دلیل امروز هم که حتی به سطوح بالای علمی رسیده‌اند، قادر نیستند به این زبان فکر کنند یا به‌صورت علمی بنویسند و برای همین آن زبان را بی‌ارزش قلمداد می‌کنند. خلاصه کلام اینکه، تنها در یک سیستم علمی، رسمی و درست است که زبان می‌تواند به کودک آموزش داده شود و سپس در او در طول سال‌های بعدی تحصیلی تقویت شود. امروزه چه تعداد روشنفکر و دانشمند داریم که در همین ایران بتوانند به یکی از زبان‌های قومی ما مطالب جدی بنویسند یا سخنرانی‌های علمی کنند؟ بسیار کم. دلیلش هم نوعی فقر زبانی است که حاصل عدم آموزش زبان در مدرسه است.

برخی‌ها، آموزش زبان مادری و پیگیری تحقق این حق را با مسایل کلان ملی، پیوند می‌دهند، آیا واقعا آموزش زبان مادری، توسط گروه‌های قومی در درون یک کشور، آفت‌زاست؟

اگر مبنای ما قرن هجدهم و نوزدهم بود، شاید این منطق می‌توانست قابل بحث باشد؛ به‌عنوان مثال در فرانسه از قرن شانزدهم تلاش شد سیاست زبان واحد پیش برده شود تا به انسجام ملی برسند، نتیجه این سیاست که در انقلاب فرانسه و در نزد افراطیون ژاکوبنی به اوج خود رسید با قتل‌عام‌های گسترده مردم غیرفرانسه‌زبان همراه بود. سه قرن بعد اسف‌بار است؛ اکثریت جوانان فرانسه هنوز نمی‌توانند زبان فرانسه را به‌درستی بنویسند و صحبت کنند. در حالی که زبان‌های قومی سه قرن بعد از انقلاب در حال نوزایی در رسانه‌ها و مدارس هستند و وحدت ملی فرانسه به‌شدت به‌دلیل عدم همسازی میان فرهنگ‌های مختلف زیر خطر است. اما در مورد ایران با پیشینه‌ای سه‌هزارساله، دقیقا ما در نقطه معکوسی قرار داریم، امنیت دولت‌های مقتدر مرکزی در ایران از دوره هخامنشی تا امروز همواره از طریق به‌رسمیت‌شناختن زبان‌های غیرپارسی تامین شده است و به عبارت دیگر فرهنگ‌های پیرامونی چون از مرکز تهدید نمی‌شده‌اند خود به سپری در برابر یورش‌های بیرونی تبدیل می‌شده‌اند. برعکس هر بار سیاستمدار یا دولتی ناکارا در مرکز بر سر کار می‌آمده کشور به سوی قوم‌گرایی پیش می‌رفته است، چون فرهنگ‌های پیرامونی، از مرکز تهدید می‌شده‌اند یا با یورشگران بیرونی متحد می‌شده‌اند تا آن را از میان ببرند یا دست‌کم از اطاعت از آن سر باز می‌زدند و کشور از هم می‌پاشیده است.

در دوران معاصر، با توجه به گرته‌برداری مدل دولت‌ملت از فرانسه (در دوران پهلوی) دچار سیاست یکسان‌سازانه بودیم. این نگاه چقدر در شرایط فعلی نیز ادامه یافته است؟

این وسواس امنیتی در چند زمان در ایران معاصر هم شکل گرفته: یکی در زمان آغاز دولت ملی در اوایل قرن بیستم که مدل برای ساختن آن انقلاب فرانسه بود بنابراین از یک باستان‌گرایی مرکزیت‌گرای پارس‌محور برای ساخت مدل استفاده شد. یک‌بار دیگر در اواخر دوره پهلوی که بار دیگر جنون باستان‌گرایی و «دروازه‌های تمدن بزرگ» مطرح شد و برای این کار نوعی خطر از سوی اقوام احساس می‌شد. انقلاب اسلامی نقطه پایانی بر اینگونه نگرش بود و آن اصل قانون اساسی هم از اینجا می‌آید منتها در ابتدای انقلاب و سال‌های نخستین جنگ که کشور در تهدید شدید نظامی بود، گروه‌های افراطی برای پیشبرد نظرات سیاسی خود زبان را مستمسکی کردند که جدایی‌طلبی را تبلیغ کنند، اما چون پایگاهی در میان مردم نداشتند به موفقیت نرسیدند. امروز من با اطمینان کامل می‌توانم بگویم که تقویت فرهنگی و نه سیاسی اقوام در ایران می‌تواند به‌عنوان یکی از محورهای اصلی استراتژیک آینده ایران به حساب بیاید اگر خواسته باشیم پهنه‌های قدرتمند و مستقل و با وحدت ملی بالا داشته باشیم. برای نمونه معاصر و کوچک، به سیاست‌های قومی کشورهایی مثل یوگسلاوی سابق و ترکیه و نتایج آن نگاه کنیم و مقایسه کنیم با سیاست‌های قومی در ایران که به‌دلیل سنت سیاست‌های درست چندقومی و چند زبان‌گرایی هرگز دچار آن انحرافات نشدند.

برخی قومیت را در حد فولکلور و زبان قومیت‌ها را در حد ادبیات شفاهی تقلیل می‌دهند. آنها اعتقاد دارند، نیازی به مکتوب‌کردن ادبیات شفاهی وجود ندارد. شما چه می‌گویید؟ آیا این زبان‌ها که اتفاقا پیش از این مکتوب هم شده‌اند، واقعا ارزش مکتوب‌شدن ندارند؟

این گروه، بازمانده سنت‌های استعماری و پسااستعماری اروپایی و آمریکایی هستند. تا پیش از انقلاب مردم‌شناسی در ایران نماینده روشنی برای این گرایش بود. اروپایی‌هایی می‌آمدند تا درباره عشایر و روستاهای ما تحقیق کنند و مثلا به‌نوعی «اصالت» برسند. خوشبختانه یکی از امتیازات انقلاب آن بود که این رویکردها از ایران جمع شدند و به خارج کوچ کردند و نسلی از انسان‌شناسان جدید به وجود آمد که مردم کشور خود را در همه‌جا، شهرها و روستا و عشایر به مثابه انسان‌هایی کامل مطالعه می‌کنند و نگاه تحقیرآمیز بیگانه -که هرگز اجازه نداد و نمی‌دهد که خارجیانی مثل ما روی آنها تحقیق کنیم- دست‌کم به‌صورت مستقیم کنار گذاشته شد. هرچند امروز گروهی بار دیگر با مطرح‌کردن واژه «مردم‌شناسی» تمایل دارد آن روزگار و آن نوع نگاه را ترویج دهند.

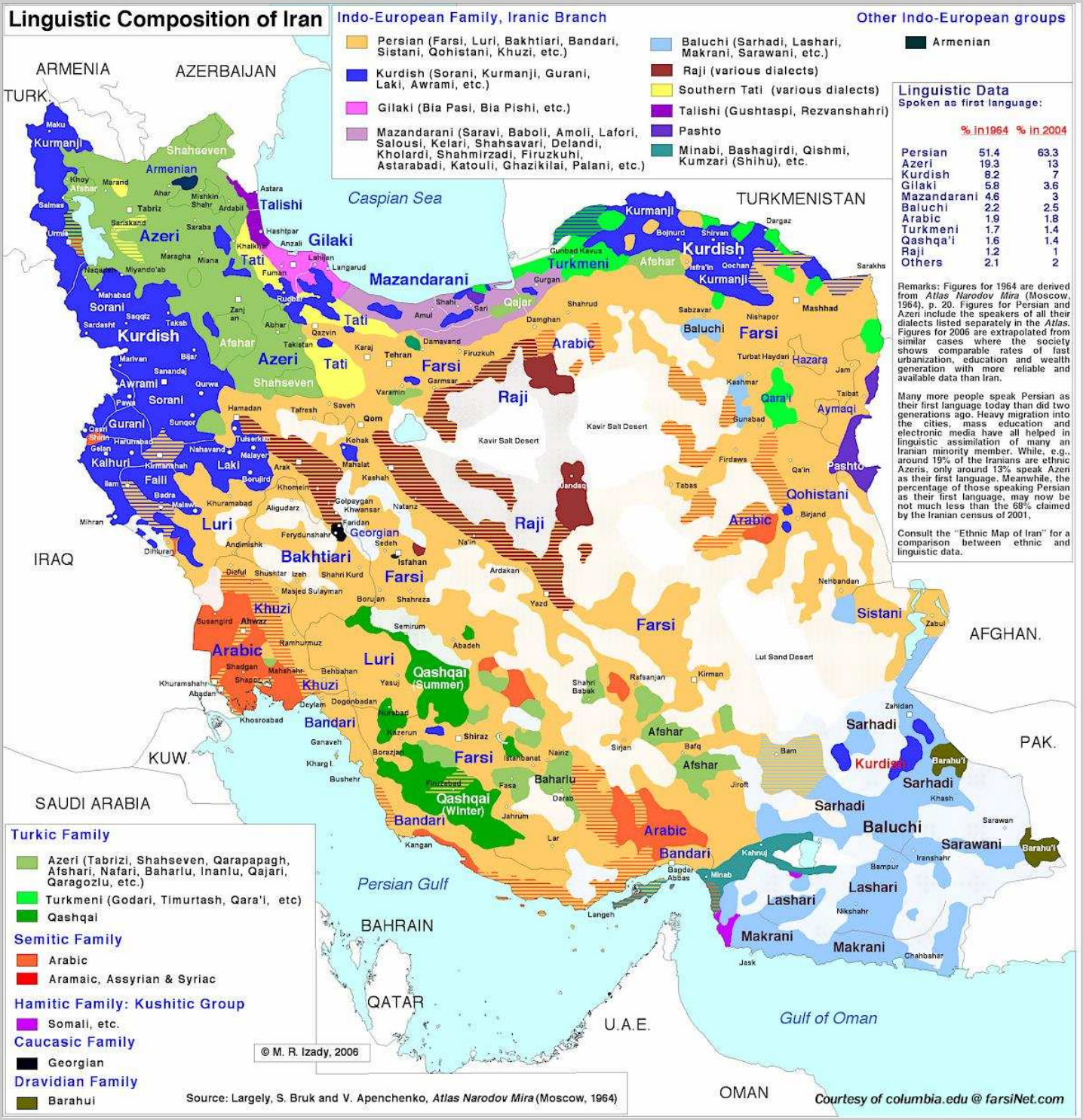
Linguistic Composition of Iran
Indo-European Family, Iranic Branch
Persian (Farsi, Luri, Bakhtiari, Bandari, Sistani, Qohistani, Khuzi, etc.)
Kurdish (Sorani, Kurmanji, Gurani, Laki, Awrami, etc.)
Gilaki (Bia Pasi, Bia Pishi, etc.)
Mazandarani (Saravi, Baboli, Amoli, Lafori, Salousi, Kelari, Shahsavari, Delandi, Kholardi, Shahmirzadi, Firuzkuhi, Astarabadi, Katouli, Ghazikilai, Palani, etc.)
Baluchi (Sarhadi, Lashari, Makrani, Sarawani, etc.)
Raji (various dialects)
Southern Tati (various dialects)
Talishi (Gushtaspi, Rezvanshahri)
Pashto
Minabi, Bashagirdi, Qishmi, Kumzari (Shihu), etc.
Other Indo-European groups
Armenian
Linguistic Data
Spoken as first language:
% in1964 % in 2004
Persian 51.4 63.3
Azeri 19.3 13
Kurdish 8.2 7
Gilaki 5.8 3.6
Mazandarani 4.6 3
Baluchi 2.2 2.5
Arabic 1.9 1.8
Turkmeni 1.7 1.4
Qashqa'i 1.6 1.4
Raji 1.2 1
Others 2.1 2
Remarks: Figures for 1964 are derived from Atlas Narodov Mira (Moscow, 1964), p. 20. Figures for Persian and Azeri include the speakers of all their dialects listed separately in the Atlas. Figures for 2006 are extrapolated from similar cases where the society shows comparable rates of fast urbanization, education and wealth generation with more reliable and available data than Iran.
Many more people speak Persian as their first language today than did two generations ago. Heavy migration into the cities, mass education and electronic media have all helped in linguistic assimilation of many an Iranian minority member. While, e.g., around 19% of the Iranians are ethnic Azeris, only around 13% speak Azeri as their first language. Meanwhile, the percentage of those speaking Persian as their first language, may now be not much less than the 68% claimed by the Iranian census of 2001.
Consult the "Ethnic Map of Iran" for a comparison between ethnic and linguistic data.
ARMENIA
AZERBAIJAN
TURK.
TURKMENISTAN
IRAQ
KUW.
SAUDI ARABIA
BAHRAIN
QATAR
U.A.E.
OMAN
AFGHAN.
PAK.
Caspian Sea
Persian Gulf
Gulf of Oman
Kavir Salt Desert
Lut Sand Desert
Turkic Family
Azeri (Tabrizi, Shahseven, Qarapapagh, Afshari, Nafari, Baharlu, Inanlu, Qajari, Qaragozlu, etc.)
Turkmeni (Godari, Timurtash, Qara'i, etc)
Qashqai
Semitic Family
Arabic
Aramaic, Assyrian & Syriac
Hamitic Family: Kushitic Group
Somali, etc.
Caucasic Family
Georgian
Dravidian Family
Barahui
© M. R. Izady, 2006
Source: Largely, S. Bruk and V. Apenchenko, Atlas Narodov Mira (Moscow, 1964)
Courtesy of columbia.edu @ farsiNet.com

یعنی همان سنت شرق‌شناسانه غربی‌ها درباره شرق، به‌نوعی در ایران درباره قومیت‌ها توسط همین طیف، تکرار می‌شود؟

فولکلوریک دیدن زندگی مردم ما، البته در معنای بد این واژه (چون علم فولکلورشناسی در جهان امروز به‌صورت جدید با نظریه‌های بسیار کارا در حال پیشرفت است و برای ما بسیار نیز قابل استفاده است) یعنی فرهنگ‌هایی مثل کرد و ترک و عرب و بلوچ و... را در ایران در حد چند ضرب‌المثل و افسانه و خوراکی‌های محلی و اعتقادات و باورهای مردمی و... خلاصه‌کردن و این قطعا کاری غیرقابل‌قبول است. این در حالی است که هریک از این فرهنگ‌ها، پیشینه زبانی و حتی نوشتاری چندصدساله و گاه حتی چندهزارساله دارند؛ پیشینه‌های تمدنی، شهری، اندیشه‌های عمیق دینی و معنوی، فناوری‌های حیرت‌انگیزی که ما هنوز به پای آنها نرسیده‌ایم. چگونه است ما زمانی که از فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی به‌حق به‌مثابه قله‌های فکری اندیشه پارسی یاد می‌کنیم (البته بدون اشاره به ریشه‌های قومی متفاوت برخی از آنها و حتی آثارشان به زبان‌های دیگر)، بحث فولکلور را پیش نمی‌کشیم؛ اما حاضر نیستیم بپذیریم که هریک از این فرهنگ‌های قومی نیز دارای بزرگان و اندیشمندانی بوده‌اند که قله‌های فکری برای بشریت به شمار می‌آیند. به همین دلیل است که من این رویکرد را استعماری می‌دانم. همین امروز هم برای کشورهای غربی هر چیزی که در دو، سه زبان اصلی «علم» که درواقع دو، سه زبان اصلی «قدرت» است وجود نداشته باشد، اصلا وجود ندارد. به این‌ترتیب است که می‌بینیم، کار پایان‌نامه یک ایرانی که در یک دانشگاه گمنام و در سطحی بسیار نازل نوشته شده، اینجا میان ناشران ما چنین طرفداران پروپا قرصی دارد اما تا به حال به فکر یکی از آنها هم خطور نکرده که از استعدادهای بی‌شمار محلی که دارند کار و تحقیق می‌کنند و بسیار هم ارزشمند هستند، استفاده کنند. بنابراین می‌خواهم بگویم خودکوچک‌بینی و خودشیفتگی دو روی یک سکه است. همان تحقیری که برخی دوستان از سوی غربی‌ها در طول ده‌ها سال تحمل کرده‌اند، امروز می‌خواهد به‌عنوان تهران‌نشین فارس‌زبان، نسبت به اقوام دیگر داشته باشند که طبعا تاثیری جز سقوط عمومی فرهنگ ما به‌ویژه در مرکز و بسیار کمتر در پیرامون ندارد.

برخی اعتقاد دارند، روز جهانی زبان مادری اساسا ربطی به کشور ما ندارد. با توجه به تنوع زبانی موجود در ایران، این ادعا چرا نادرست است؟ پارسال یکی از نماینده‌های مجلس پیشنهاد کرده بود روز جهانی زبان مادری در تقویم کشورمان درج شود. نظر شما در این‌باره چیست؟

به نظر من این کار مفیدی است که به روز جهانی زبان مادری بپردازیم و اگر چنین روزی در تقویم باشد حتما به این کار کمک خواهد کرد. اما اگر کسی فرهنگ ایرانی را بشناسد باید بداند که ما نباید فقط یک روز برای زبان مادری داشته باشیم، تمدن و فرهنگ ایرانی دست‌کم از دوران نوسنگی به این‌سو (ده هزار سال پیش) مجموعه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بوده که خصوصیتش در چندزبانی و چندفرهنگی‌بودن و سبک‌های متفاوت زندگی (از لباس‌ها گرفته تا غذاها و شیوه‌های زیستگاه و معیشت و غیره) بوده است. این امر از ایران حتی امروز در آغاز قرن بیست‌ویکم یکی از استثناهای جهانی و گنجینه‌ای را ساخته است که در جهان، کمتر نظیر دارد. زبان فارسی به‌عنوان حاصل کار جمعی میلیاردهانفر که در این پهنه فرهنگی در طول چند 10هزارسال زندگی کرده‌اند میراثی است که همه ما باید قدرش را بدانیم و امروز یکی از 10 یا 15 زبان بزرگ دنیاست. اما ما شانس این را داریم که در میان زبان‌های اصلی دنیا زبان‌هایی چون عربی، کردی، ترکی و غیره هم هستند که در عین حال جزو زبان‌های ایرانی (نه در معنای زبان‌شناختی بلکه در معنای فرهنگی کلمه) به حساب می‌آیند که ما باید از این شانس بی‌نظیر استفاده کنیم. به عبارت دیگر، به‌نظرم این یک امر بدیهی است که ما چندزبانه و چندفرهنگی و با سنت‌های بی‌شمار زیستگاهی، تنوع بی‌شمار در فرهنگ‌ها و سنت‌های غذایی و غیره باشیم اما به‌دلیل عدم درک مدرنیته، بریدن‌مان از جهان معاصر و چسبیدن به مدل فرانسوی قرن نوزدهمی؛ متاسفانه اجازه می‌دهیم شوینیسم‌ها، نژادپرستی‌ها و توهمات ملی‌گرایی افراطی یا قوم‌گرایی در میان ما مطرح شود.

تاکنون بارها مساله آموزش زبان مادری توسط رسانه‌ها و نهادهای شورایی ازجمله مجلس شورای اسلامی و شورایعالی انقلاب فرهنگی مطرح شده است اما هر بار بعد از مدتی، به سرعت به فراموشی سپرده شده است. چرا هیچ‌وقت بحث زبان مادری به فرجام نیک نمی‌رسد؟

به دلیل پایین‌بودن سطح گروهی از نخبگان و به اصطلاح متخصصان ما که خودشان را دانشگاهی و علمی می‌دانند اما چنان با جهان علم و مباحثی که در آن جریان دارد بیگانه‌اند که برخی اوقات به نظر من گاهی مردم عادی اما دارای تجربه زیستی، از آنها بهتر استدلال می‌کنند. اشتباه نکنید من ابدا نه پوپولیست هستم و نه طرفدار کنارگذاشتن تخصص و نخبگی به ویژه در حوزه علم، اما «اینها» که ما داریم، با حرف‌هایی که گاه و بیگاه می‌زنند و مثلا اظهار نظر علمی می‌کنند، بیشتر به عوامی شباهت دارند که ظاهر علمی به خود داده‌اند و به همین جهت هم حضورشان و هم اظهاراتشان زیان‌بارتر از عوام‌زدگی واقعی است که چهره‌اش و شیوه‌های بیانش روشن و شناخته شده است.

منبع؛ روزنامه شرق

۸ فروردین ۱۳۶۲: قتل عام روستاهای کردستان توسط نیروهای خمینی جلاد

امام: ارتش، فوری به سنندج برود
حمله حزب دموکرات کردستان به سنندج
سنندج، زیر رگبار مسلسل
تهران امروز گرفت
مردم سنندج از شهر دسته دسته میگریزند
به نیروی هوایی دستور داده

روز 8فروردين سال 1362، دهها تن از اكراد ايران در چند روستاي كردستان توسط پاسداران قتل‌عام شدند. پاسداران روستاي پيران‌جيق را مورد تهاجم قرار دادند و 16تن از اهالي روستا را به جرم پناه دادن به پيشمرگان به قتل رساندند. در ميان قربانيان از كودكان 3- 4ساله، تا زنان و مردان سالخورده 60ساله نيز ديده مي‌شدند. پيش از آن نيز پاسداران در روزهاي سوم و پنجم فروردين روستاهاي گيچه، هله‌قوش، خليفه‌ليان، گورخارن، صوفيان و كاني‌رش، دهها تن از مردم از كودكان شيرخواره تا زنان باردار و پيرزنان و پيرمردان را قتل‌عام كردند. اين كشتارها از جمله آتش زدن خانه‌ها و زنده زنده سوزاندن مردم، پرتاب نارنجك به درون خانه‌ها و تيرباران افراد در جلوي چشم فرزندان و اعضاي خانواده‌شان صورت مي‌گرفت. در اين تهاجمات بيش از 60تن از مردم كشته شده و صدها تن مجروح و مصدوم گرديدند. در اين ايام پاسدار محمود احمدي نژاد، از فرماندهان سپاه در كردستان بود و نقش مستقيم در قتل عام مردم كردستان داشت.

ثروت بی انتها

همشهری- محمد درویش، عضو هیأت علمی مؤسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور و رئیس گروه تحقیقات اقتصادی‌اجتماعی مؤلفه‌های بیابان‌زایی، سال‌هاست در حوزه بیابان و مهار بیابان‌زایی قلم می‌زند. آنچه در پی می‌آید نوشتاری است به قلم وی که طی آن به قابلیت‌های بیابان اشاره شده است.

هزینه‌ها و فرصت‌های کویرها و بیابان‌های ایران کدام است؟

حدود هفت سال پیش، شاید وقتی که برای نخستین بار گزارش برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد با عنوان «وضع جهانی بیابان‌ها »منتشر شد، نگاه صاحبان قدرت و سرمایه به بیابان‌ها و کویرها دچار تحولی ساختاری و بنیادی شد چراکه در فرازی ماندگار از آن گزارش آمده بود: »عرصه‌ای به طول و عرض 800کیلومتر در صحرای آفریقا که چنانچه به سلول‌های فتوولتائیک مجهز شود، می‌تواند نه‌تنها برق همه آفریقا که نیاز سالانه همه مردم جهان را تأمین کند .«واقعیتی که سبب شد تا فرصت‌های موجود در دست‌کم یک‌چهارم از گستره خشکی‌های جهان بسیار بیشتر از هزینه‌هایی باشد که تاکنون برای آبادکردنش متصور شده بود. آنگونه که اینک در آغازین روزهای سال 2013میلادی، توانمندی فناورانه ما در حوزه استحصال انرژی خورشیدی به‌جایی رسیده که می‌توان در عرصه‌ای به مساحت نصف آنچه نویسندگان گزارش سال 2006سازمان ملل متحد درج کرده بودند هم، همانقدر انرژی تولید کرد، آن هم فقط با یک سوم هزینه‌هایی که برایش در آن زمان متصور شده بودیم!

تلاش برای استفاده از قابلیت‌های بیابان

اما این همه ماجرا یا آنچه از آن با عنوان «هزینه فرصت- Opportunity costs» در پهنه‌های کویری و بیابانی یاد می‌شود، نیست؛ چه، محیطی که در آن زیست می‌کنیم، منبعی است کمیاب که نشاط، تفریح و شادی را در بخش مصرف عرضه می‌کند. دلیل برخورداری محیط‌زیست از صفت «کمیابی »را باید در کیفیت منحصربه‌فرد و درجه خلوص تمامی منابع موجود در آن دانست. آب و هوای پاک، چشم‌اندازهای بی‌همتا، آبشارهای دیدنی، گردشگاه‌های طبیعی، طنین‌های شنیداری هوش‌رُبا، چالاب‌ها و دریاچه‌های منحصربه‌فرد میان‌کوهی، عرصه‌های مواج و درخشان ماسه‌های روان، دالان‌های بی‌انتهای بادساخته لوت، دشت‌های هموار و خاموش کویری، کلوت‌ها، کلوتک‌ها، یاردانگ‌ها، گلدان‌های پهن پیکر بیابانی (نبکا) و... در شمارِ کالاهای محیط‌زیستی جای می‌گیرند که منبع اصلی تأمین و عرضه نشاط، شادابی و آرامش موجودات زنده، به‌ویژه انسان محسوب‌شده و کیفیت برخورداری از آنها، شناسه‌ای است که عیارِ رفاه جامعه را نشان داده و محک می‌زند؛ شناسه‌ای که هنگام محدودیت منابع و رشد مصرف، اثر خود را به خوبی آشکار می‌کند. چه، در جهانی با منابع نامحدود می‌توان به درستی انتظار داشت انتخابی که یک فرد یا جامعه انجام می‌دهد، کاملا عاری از مشکل و بازخوردهای دردسرآفرین باشد؛ اما مشکل دقیقا از آنجا آغاز می‌شود که چنین جهانی تنها در عالم خیال است که عینیت می‌یابد و به مجرد گام‌نهادن در سرای واقعی، محدودیت منابع، نخستین حقیقتی است که ناگزیر از پذیرش آن هستیم. از این رو، هر انتخابی، هزینه خاص خود را طلب می‌کند؛ هزینه‌ای که در علم اقتصاد از آن با عنوان «هزینه فرصت »یاد می‌کنند.

پرسش اصلی این است که آیا تاکنون آنگونه که بایسته بوده، کوششی جدی و علمی برای تعیین هزینه فرصت عرصه‌های ناهمتای کویری و بیابانی کشور شده است و یا آنکه این زائده بی‌مصرف(!) را لایق چنین کاوش و پژوهشی نیافته‌اند؟ سرزمینی که بیشینه تکاپو برای ماندن و بقا را به تصویر می‌کشد؛ پهنه‌ای که در آن آب را با هیچ تجملی نمی‌توان عیار زد؛ آنجا که سکوت، موسیقی مداوم است و مملو از پرده‌های پررمزورازِ؛ بزنگاهی که سایه‌ها تنها همراه رهنورد است و فارغ از مزاحمت‌ها و هیاهوهای دودآلود شهر. می‌توانی افق را مرز طولانی آسمان و زمین را مأوای خورشید را و نهایت معنی برای یک نگاه جست‌وجوگر را با تمام وجود به تماشا بنشینی و دست آخر زمانی که در این آرامکده، شب فرامی‌رسد، تازه درمی‌یابی که جنس این تاریکی متمایز و متفاوت از هر تاریکی دیگری در هر بوم‌سازگانی (اکوسیستم) است؛ چرا که شب کویر نگاهت را با خود می‌برد تا آستانه عروج، محو می‌شوی در نقطه و نور. ضربانت را در کم و زیادشدن نور ستارگان هم آوا می‌بینی و می‌توانی برای یک‌بار هم که شده مزه یکی شدن با طبیعت، از جنس طبیعت شدن و حل شدن در واقعیت را بچشی.

این مسئله به‌ویژه از آنجا اهمیت بیشتری می‌یابد که به قول پرزدکوئیار (1996) «ما می‌دانیم چگونه می‌توان از چرم، کفش ساخت و از نیروی آب یا باد کارمایه گرفت و چگونه می‌توان اعماق فضا را شکافت و از کارمایه‌های خطرناک و مهیبِ فلزاتی سنگین در اعماق اقیانوس‌ها بهره‌برد اما از اینکه چگونه می‌توان به زندگی کیفیت بخشید و مواهب طبیعی، خدمات اجتماعی، غذای کافی و پاره‌ای از روابط نهادی را دقیقابه زندگی مشترک درازمدت، سالم، بارآور، خلاق و رضایت‌بخش مبدل کرد، چندان اطلاعی نداریم.»و این عدم‌اطلاع، در حوزه بیابان و کویر شاید بیشتر از هر حوزه طبیعی دیگری باشد.

اما به راستی این خلأ اطلاعاتی و این ریشه نگاه تحقیری به بیابان و کویر از کجا آمده است؟

به‌نظر می‌رسد پندار غالبی که در جامعه وجود دارد و کویر و بیابان را مترادف با دشنام پست آفرینش می‌شمرد، در حاکمیت تاریخی ارزش‌ها و فرهنگ زراعی و دامداری بر ایران‌زمین ریشه دارد؛ چه، در گذشته اصلی‌ترین راه تأمین معیشت مردم کشاورزی بود و به همین دلیل طبیعی است که انتظار داشته باشیم از کویر به‌عنوان نوعی محدودیت، مایه بدبختی و سرزمینی شوم و نفرین‌شده یاد شود. اما راست آن است که هر کوششی برای تغییر کاربری یا شرایط طبیعی کویرها و بیابان‌های واقعی ایران ناممکن و بی‌حاصل است و نباید چشم امید داشته باشیم که روزی این خشکستان‌ها به‌کار کشت و زرع بیایند؛ به‌عبارت دیگر در شرایط کنونی، دست‌کم در یک پنجم از مساحت ایران امکان فعالیت انسانی وجود ندارد و به اغلب کویرها و برخی بیابان‌های مرکزی کشور همچون جنوبگان، یا ستیغ‌های مرتفع‌تر از چهارهزارمتر، باید به منزله سرزمینی خالی از سکنه - و نه حیات - نگاه کرد. در عین حال نباید بر این باور غلط و دیرینه خویش اصرار ورزیم که هر سرزمینی که توان رویاندن ندارد، بی‌ارزش است.

اما آیا این پایان راه و نهایت چشمداشت ما از کویرها و بیابان‌های ایران باید باشد؟

نه. این پایان راه و نهایت انتظار ما از کویر نیست؛ چه، اگر بتوانیم وابستگی معیشتی به سرزمین را کاهش داده و سهم بخش خدمات و صنعت را در تولید ناخالص ملی بیفزاییم، آنگاه درخواهیم یافت که چگونه بیابان‌ها و کویرهای ما از سرزمینی نفرین‌شده به پهنه‌ای جذاب و درآمدزا بدل خواهند شد. به سخنی دیگر، حتی اگر امکان سبزکردن تمامی کویرها و بیابان‌های کشور را نیز می‌داشتیم -که نداریم- باز هم بی‌گمان از منظر ملاحظات اقتصادی، بهترین، سزاوارانه‌ترین، خردمندانه‌ترین و پایدارترین شیوه درآمدزایی از این زیست‌بوم‌های طبیعی، کمک به معرفی جاذبه‌های فراوان و متنوع آنها، از حوزه‌های گردشگری و طبیعت‌گردی گرفته تا استحصال انرژی‌های نو، کاوش برخی کانی‌ها، ترکیبات و فلزات کمیاب و پژوهش‌های علمی- فرهنگی است.

فرصت‌هایی که از دست می‌رود

اهمیت این دریافت در زیست محیط ایران از آنجا بیشتر آشکار می‌شود که اصولا جاذبه‌ها و مزیت‌های مناطق بیابانی و کویری ایران به‌دلیل مشکلات و محدودیت‌های بی‌شمار، تاکنون کمتر معرفی شده و نسبت به زیست‌اقلیم‌های مشابه در دیگر کشورهای جهان، از بکری و دست‌نخوردگی بیشتری برخوردار است. به همین علت در سال‌های اخیر در بیشتر کشورهای توسعه‌یافته به این مناطق که دارای جاذبه‌های طبیعی و انسانی فراوان و درآمدزایی کلان هستند، توجه ویژه‌ای می‌شود. البته نباید فراموش کرد که در بعضی از مناطق کویری و بیابانی مرطوب، امکان رویش گیاهان غیرزراعی و مقاوم در برابر شوری، مثل گز، خارشتر و اشنان وجود دارد و این مراتع زیستگاهی ایده‌آل برای گروهی از زیستمندان مانند شتر هستند. مبحث سازگاری، شناخت و معرفی گونه‌های مقاوم‌تر با خواهش‌های بوم‌شناختی کمتر در این مناطق، همچنان می‌تواند یکی از موضوعات اصلی پژوهشی در این حوزه محسوب شود. اما گرانیگاه سخن نگارنده این است که برای اثبات حقانیت کویر نیازی به کشف راه‌های سبز کردنش، آن هم به هرقیمتی نیست. به‌عنوان مثال، تنوع کویرهای ایران به همراه املاح متنوع موجود در نزدیک به 50کفه نمکی اصلی کشور در زمینه‌های رطوبت‌گیری، صنایع پتروشیمی، شیشه، کاغذسازی و موادشوینده، کاربردهای فراوانی دارد. نکته حائز اهمیت دیگر آن است که اغلب کویرها زاینده هستند؛ یعنی املاح آنها هر ساله یا یک سال در میان قابل برداشت است. از این نظر کویرها را می‌توان همچون جنگل‌ها و مراتع، منابع طبیعی قابل تجدید به شمار آورد؛ مزیتی که اغلب به آن توجه درخوری نشده و نمی‌شود. فرازنای کلام آنکه درباره بیابان‌ها و کویرهای ایران شاید این پند حکیمانه کهن وافی معنا باشد که «هرگز نخواه چیز دیگری باشی، پس بکوش در کمال آنچه هستی باشی.»

واقعیت این است که هر تلاشی برای تغییر شرایط طبیعی کویرها و بیابان‌های واقعی ایران ناممکن و بی‌حاصل است و باید این گستره‌ها را همانگونه که هستند به‌عنوان چشم‌اندازهایی خاص در طبیعت ایران پذیرفت؛ پهنه‌هایی که تا مدت‌ها می‌پنداشتیم هرچند فراخ‌تر از همه مزارع موجود در فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا هستند که غذای همه اروپا را تأمین می‌کنند اما حجم تولید زیست‌توده سالانه آنها شاید به یک دهم اراضی موجود در کشور کوچک لوکزامبورگ هم نرسد. با وجود این، اگر نوع نگاه ما به آنها تغییر کند، شاید ثروتی بیشتر و ماندگارتر از کاربری کشاورزی در کشورهای یادشده برای ایرانیان به ارمغان آورده و به صندوق ارزی پایدار ما بدل شوند. چنین است که کماکان بر این باور قلبی پامی‌فشارم: «بی‌هیچ تردیدی بیابان‌ها و کویرها، بی‌نظیرترین چشم‌اندازهای طبیعی کشور ما را تشکیل می‌دهند چرا که بسیاری از مناطق جهان، دارای جنگل، کوه و دریا هستند که شبیه جنگل، کوه و دریای کشور ماست، اما در هیچ کجای این کره خاکی، کویرهایی مشابه کویرهای ایران نخواهیم یافت و عوارض خاص جغرافیایی چون کلوت‌ها، کلوتک‌ها، نیکاها، آبشارهای نمکی و ماسه‌های پهن‌پیکر و لغزان لوت، ریگ جن، محمدآباد ریگان، چوپانان و کال جنی یا سازه‌ها و کهن‌زادبوم‌های تاریخی مانند ده‌ها کاروانسرای کوچک و بزرگ و تمدن کویری ایران در شهرهایی همچون یزد، کرمان، طبس و کاشان و سرانجام زیستمندانی منحصر به فرد، تنها و تنها در ایران قابل مشاهده و دسترسی هستند»؛ واقعیتی که این توانایی را دارد تا کویرها و بیابان‌های ایران را به گرانیگاه بی‌رقیب بیابانیِ جهان تبدیل کند.

نباید فراموش کرد که اگر قواعد بازی خود را روشن نسازیم، محکومیم تا تن به قواعد بازی دیگران دهیم؛ به بیانی روشن‌تر، کشوری که نتواند درباره مهم‌ترین ملاحظات راهبردی ملی خویش اجماع نخبگانش را جلب کند، چاره‌ای نخواهد داشت جز آنکه متأثر از راهبردهای کشورهای رقیب به بازی ادامه دهد و در آن صورت، ممکن است هر فرصتی بی‌ارزش بنماید چرا که به قول لئوپولد سدار سنگور «برای ناخدایی که نمی‌داند کشتی‌اش به‌سوی کدام بندر رهسپار است، هر بادی نامساعد است.»

مبارزه، زندگی من است!

سوسن شریعتی:«ما در او چیزی را می دیدیم که در درون خود به دنبالش بودیم.» ژاکوب زوما-رئیس جمهور آفریقای جنوبی ماندلا، دیروز که مُرد، نود-و-پنج ساله بود. در یک اجماع عمومی، ظاهراً همه سوگوار شدند. از جنگ افروزان تا صلح طلبان. از نهضت ها تا نظام ها. از اغنیا تا فقرا. این اجماع بر سر چیست؟ بر سر کیست؟ ماندلا گفته بود: «مبارزه زندگی من است». این اجماع بر سر یک نوع زندگی است یا نوعی از مبارزه؟ سخن ژاکوب زوما رئیس جمهور آفریقای جنوبی ساعاتی پس از مرگ ماندلا پاسخ قانع کننده ای است: «ما در او چیزی را می دیدیم که در درون خود به دنبالش بودیم.» «آنکه یافت می نشود، آنم آرزوست» . ما جرا همین است . دیدن واکنش ها به مرگ او و شنیدن ستایش هایی که از فضایل ماندلا به عنوان یک مبارز سیاسی و یک رئیس جمهور بخشنده و بزرگوار می شود آدم را متعجب می کند. دوستی و صلح و بخشش و عدم انتقام و فراموش نمی کنم و...، این همه دوستدار داشته است در جهان و وضعمان این است، دوستدار نمی داشت چه می شد؟ فرق ما و ماندلا در همین است: او دارنده فضیلت بود و ما در آرزوی آن. مردن او ما را به همین اجماع هم رسانده باشد، خیر بزرگی رسانده است: از اینجا تا به اونجا خیلی راهه!

در این زندگی ای که سراسر مبارزه بود، یک چیز روشن است : غیر قابل پیش بینی در هریک از بزنگاههای انتخاب . هیچ یک از انتخاب های سیاسی ماندلا به آدمیزاد های سیاسی نمی ماند:

نلسون ماندلا همه جوانی اش را در هیئت یک وکیل به مبارزه قانونی با دولت نژادپرستی که پس از 1948 بر سر کار می آید، می پردازد. وکیلی است قانونگرا و پیرو ایده عدم خشونت. همان جوانی ای که معمولاً با رادیکالیزم و جان بر کفی تعریف می شود و این همه –بعدها- نشانه خامی و احساساتی بودن و زود از کوره در رفتن . درست در همین جوانی و با این مشخصات، ماندلای جوان قانونگرا است و با طمئنینه و صبور. با سر رسیدن میانسالگی که گفته می شود فصل طمئنینه است و عقلانیت و بلوغ و کنار گذاشتن انقلابی گری و به حاشیه راندن تند روی، ماندلا می شود بنیانگذار شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا. کارش می شود خرابکاری و اعلام می کند: «وقتی که انسان از حق زیستن آنچنان که باور دارد محروم شود، راهی به جز خروج از قانون برایش نمی ماند.» درست در چهل سالگی. پس از سه سال مبارزه نظامی دستگیر می شود و به زندان می افتد . همه میانسالگی و نیمی از کهنسالگی اش را در اسارت می گذراند. به زندان که می افتد چهل و سه ساله است و از زندان که خارج می شود هفتاد ساله. بیست و هفت سال، بی مماشات و آشتی ناپذیر می ماند پشت نرده ها. نه صحبت از بخشش می کند و نه صحبت از بخشیده شدن. همه عقلانیت بالغ اش را بدل می سازد به تکیه گاهی برای مقاومت در برابر نظام نژاد پرست ناعادل. با سماجت و صبوری، نه دل می دهد به وسوسه زندگی و نه سر می سپرد به عقلانیت سیاس. برای مردی که می گویند ذوق زندگی داشت و ذاتقه لذت، مقاومت ستایش انگیزی است: « سلول زندان بهترین جا است برای شناخت خود و برای مطالعه مدام و دقیق روح و احساسات خود». ماندلا آنقدر در تاریکی می ماند تا بالاخره در هیئت یک قهرمان بر می گردد به کوچه و خیابان. یک نسل بعد . بیست و هفت سال محرومیت از آزادی، آدم را سرخورده می کند، عقده ای می کند، انتقامجو می کند، تواب می کند، طلبکار می کند و هر یک از این وضعیت ها در فردای آزادی و رسیدن به قدرت می توانند بدل شوند به بمب هایی خطرناک و در معرض انفجار، می توانند بدل شوند به موتور سرکوب ، ماشین انتقام. اما این زندانی هفتاد ساله که دیگر شده است رئیس جمهور، به یمن بیست و هفت سال خودشناسی و خودیابی، از قدرت و مشروعیت اش برای برقراری «گفتگو بدون حذف»، « حقیقت و آشتی» استفاده می کند و می شود بنیانگذار « ملت رنگین کمان». ماندلایی که بیست و هفت سال تقاضای بخشش نکرد، پس از رسیدن به قدرت سخن از بخشیدن کرد . به یک شرط : اعتراف . در سال 1995، پس از اینکه اولین رئیس جمهور سیاه پوست آفریقای جنوبی شد با تشکیل «کمیسیون حقیقت و آشتی» الگویی ساخت برای درمان همه حافظه های زخم خورده و امکان آشتی میان قربانیان و قربانی کنندگان. در هر دو کمپ. دسموند توتو، اسقف برنده جایزه صلح در سال 1984 که از سوی ماندلا ریاست این کمیسیون را بر عهده داشت راه حل این آشتی را اینگونه توضیح می دهد: «بدون بخشش، هیچ آینده ای نیست. اما بدون اعتراف نیز، هیچ بخششی نمی تواند وجود داشته باشد». هدف این کمیسیون با برگزاری دادگاههای علنی و نمایش تلویزیونی آنها و دعوت از همه دست اندرکاران خشونت به اعتراف عمومی، بدل ساختن احساسات به نوعی تفکر بود. تنها شرط بخشش، اعتراف بود و در غیر این صورت جانیتکار پی گرد قضایی میشد. با برگزاری این نمایش های علنی و سرشماری عمومی موارد نقض حقوق بشر که به دست طرفین متخاصم صورت گرفته بود ماندلا نه تنها به دنبال یک درمان دسته جمعی بود و بازگرداندن نوعی آرامش به جامعه که شکل دادن به یک حافظه جمعی تاریخی را نیز مد نظر داشت. روش ماندلا برای بخشش عمومی، فراموشی گذشته نبود ، به رو آوردن گذشته بود با بوق و کرنا . خودش می گوید: «ما هرگز نباید گذشته خود را فراموش کنیم، اگرچه حافظه و خاطرات نیز نباید ما را به گونه ای دردناک به زنجیر بکشد». کسی این جملات را می گوید که مهمترین نماد قربانی خشونت است. ماندلا دعوت به فراموشی نمی کند اما خواهان آزادی از زنجیرهای خاطره نیز هست تا شرایط آری گفتن به زندگی را برای ملتش فراهم کند. در کنار این نمایش های عمومی اعترافات دست اندرکاران جنایت، ماندلا روش های دیگری نیز دارد: پرداخت غرامت به همه قربانیان خشونت، به دیدن همسر مردی رفتن که بنیانگذار قوانین نژاد پرستانه بود. ترتیب دادن مهمانی هایی که همسران زندانیان سیاسی سابق بنشینند کنار همسران نخست وزیرها و روسای جمهور دولت های نژادپرستانه قبلی. فراهم آوردن شرایطی که دشمنان سابق مجبور به همنشینی شوند: «« مماشات وسازش تنها راه هدایت یک کشور است. مماشات با دشمن انجام می شود و نه با دوست.» اهمیت این سخن در این است که از دهان مردی بیرون می آید که بیست و هفت سال، سازش ناپذیر و بی مماشات پشت دیوارها ماند و در زمانی گفته می شود که قدرتمند است و بی بدیل و میلیون ها نفر جان بر کف دارد و آماده به فرمان. قدرت به او بزرگواری داده است و نه تنگ نظری.

آخرین انتخاب ماندلا نیز به آدمیزاد سیاسی نمی ماند: ترک قدرت در اوج اقتدار و محبوبیت و بازگشتن به سوی جامعه و بار دیگر صدای قربانیان و به حاشیه رانده شدگان شدن. قربانیان ایدز و فقر و...

طی همین مراحل است که قهرمان مبارزه علیه تبعیض نژادی را سخنگوی نوع بشرمی کند، چهره سیاسی را بدل می سازد به قدرتی معنوی و مرد همیشه میدان رزم را می کند اسطوره صلح در این جهان بی اسطوره . قربان صدقه ارزش هایی که او نمایندگی می کرد رفتن کافی نیست، پیرو می خواهد.

شنبه, ۱۹ بهمن ۱۳۹۲

منبع : ماهنامه اندیشه پویا

مشکل روشنفکر چیست

جاوید فرهاد

بحث را از یک پرسش آغاز می کنم:
اساسی ترین مشکل روشنفکر چیست؟
این پرسش، روزگاریست که به عنوان یک مشکل پیچیده، ذهن روشنفکر را به خود معطوف داشته و روشنفکر را به بی باوری کشانیده است؛ اما پاسخ به این پرسش، به این سادگی میسر نیست. عوامل متعدد و زمینه های فراوانی باعث پیدایی این پرسش در اندیشه ی روشنفکر گردیده که ریشه یابی هر کدام، مجال بیشتر برای بحث در این زمینه ها می خواهد و از حوصلهٔ این مقال بیرون است.

ولی به گونه ی اجمالی و به عنوان طرح مسایل مقدماتی، دو مسئله ی اساسی را که باعث پیدایش این مشکل اساسی در عرصه ی روشنفکری گردیده، طرح می کنیم:

الف: عدم حضور روشنفکر منحیث پدیدهٔ عامل
ب: نداشتن قدرت کارآیی در عرصه ی مدیریت

الف: عدم حضور روشنفکر منحیث پدیدهٔ عامل:

روشنفکر عنصر عامل در جامعه است و همین خصلت و خصوصیت عامل بودن است که او را از عملهٔ روشنفکری جدا می سازد. نخستین مشکل به نظرم از همین مسئله منشأ می گیرد که روشنفکر ظرفیت عاملی اش را در شکل دهی جامعه و ساختار اجتماعی درک نمی کند. یعنی روشنفکر می اندیشد که طرح شماری از مسایل برای پیشبرد و تعالی جامعه از جانب وی، نه زمینه یی برای پذیرش همگانی دارد و نه زمانی برای عملی سازی این طرح ها و یا از قوه به فعل در آوردن آنها مساعد است، و این یک مرحله ی بی باوریست که روشنفکر در این برزخ "شاید" و "نشاید" ها دست و پا می زند و بالاخره در گودال بی خاصیتی و سکوت، پرت می شود.

اما این بی باوری و تردید از کجا سرچشمه می گیرد؟
به نظر من، این بی باوری و تردید، از عدم درک ظرفیت عاملی روشنفکر و فرهنگ روشنفکری ریشه می گیرد؛ به این تفسیر که: وقتی روشنفکر تعریف، توجیه تعبیر و تفسیر مشروح از مقولهٔ روشنفکری و فرهنگ روشنفکری را در ذهنش نداشته باشد، چگونه می تواند به ظرفیت عامل بودنش آگاه باشد. آگاهی روشنفکر علاوه بر فراگیری دانش های متداول زمان و داشتن همان مقولهٔ فطرت روشنفکری، منوط و مربوط به دانستن زمینه های فرهنگ روشنفکری و در کلیت خود روشنفکریست.

به لحاظ ارزش شناسی دو گونه ماهیت در وجود پدیده ها است : یکی ماهیت بیرونی یا صوری، دوم ماهیت درونی یا درون ذاتی. ماهیت بیرونی روشنفکربه معنای از قوه به فعل در آوردن عملیه های روشنفکری است و ماهیت درونی یا درون ذاتیش، مساوی به آگاهی و شناخت ژرفش از عنصر روشنفکریست. به تعبیر مشروحتر:
وقتی روشنفکر می اندیشد، این یک عملیه ی ذهنی است که ماهیت و ارزش ذاتی و درونی در وجود روشنفکر دارد؛ و آن گاه که به این اندیشه زمنیه ی عملی می دهد، این عملیه ارزش بیرونی دارد که بدون شک این ارزش بیرونی نیز رابطهٔ (انداموار) با ارزش درونی روشنفکر دارد و جدا از ارزش یا ماهیت نخستین او نیست.

طبیعی است که هر دو تا ماهیت، از آگاهی و شناخت روشنفکر ریشه می گیرد و قدرت عامل بودنش را در ساختار جامعه ثابت می کند. با استناد بر موارد پیش، اگر شناخت روشنفکر از فرهنگ روشنفکری دقیق، با تأمل و همخوان با واقعیت های جاری جامعه اش باشد، موجودیتش به حیث پدیدهٔ عامل و تأثیر گذار و تأثیر بخش در جامعه شکل می گیرد و بخشی از مشکل معما گونه اش که چیست؟ و چرا تأثیر گذار نیست؟ به نحوی حل می شود؟

ب_ نداشتن قدرت کارایی در عرصه ی مدیریت:

مسئله دوم که مشکل دیگر روشنفکر پنداشته می شود و به خلوتش می کشاند، نداشتن ظرفیت کارایی روشنفکر در جامعه است. بسیاری از روشنفکران در عملی سازی تیوری های کار در عرصه روشنفکری، قدرت از قوه به فعل در آوردن اندیشه های شان را توسط عمله های فرهنگی ندارند که آن هم از عدم به کار گیری ظرفیت کارآیی در عرصه ی مدیریت محسوب می گردد.

یعنی معیارهای مدیریت را برای طرح و عملی سازی در یک سیستم نظام مند، نمی داند و همان است که در سمت دهی کار در جامعه، عقب می افتند و تأثیر عاملی خود را در سمت دهی عملی جامعه، از دست می دهد. بعد یا به انزوا کشیده می شود و یا خود را سرخورده در اجتماع احساس می کند و برای برائت دادن خود، مردم را مقصر و حتا خیانتکار می خواند. مردم هم پاسخ درشت به این اتهامات او می دهند و برعکس روشنفکر را متهم می دانند و عامل تمام بدبختی های جامعه اش محسوب می کنند. مهمتر ین فاصله میان روشنفکری و افراد جامعه از همین جا آغاز می یابد.
افزون بر عوامل بنیادی دیگر، امروز وقتی آرای عوام را در رابطه به بروز مشکلات کشور ما به ویژه در بیش از دو دهه اخیر بپرسید، بزرگترین بخش بروز تشنها، تشددها و تناقضات را به روشنفکر نسبت می دهند؛ یعنی روشنفکر را عامل ایجاد تمام بدبختی ها در جامعه می دانند.

شاید این اتهام را دربست قبول نکنیم؛ اما به روشنی باید اعتراف کنیم که به عنوان بخشی از واقعیت (نه کل آن) روشنفکر در ایجاد و بروز این ناهنجاری ها در تمام عرصه ها مسؤول است. درست که عوامل متعدد بیرونی(مثل اعمال و تحمیل سیاستهای یک سویه) عدم آماده گی جامعه از لحاظ فرهنگی (که باز هم مسؤولیتش بر می گردد به روشنفکر) و صدها عامل دیگر در بروز این ناملایمات و ناهنجاری ها، تأثیر سرراست و روشن داشته است، اما یکی از عوامل اساسی و گسترده، نداشتن قدرت کارآیی و سیستم اداره ی او، در تمام امور اجتماعی بوده است.

هر جامعه بدون داشتن معیارهای کارآیی و بدون داشتن زمینه های تحولی، تکامل نمی کند، اگر هزار گونه طرح، تیوری و نظر هم ارائه گردد، مسأله ی تحول و تکامل شکل نمی گیرد و هر گونه تلاش در این زمینه، بیشترشباهت به یک "مدینه ی فاضله" خواهد داشت؛ مدینه فاضله ای که هرگز به تحقق نخواهد پیوست و آرزویش را" روشنفکر افلاطونی ما"، همیشه به گور خواهد برد.

جاوید فرهاد شاعر و نویسنده معاصر افغانستانی است. وی در سال ۱۳۴۸ در شهر کابل دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد به پایان رساند. نخستین تجربه هایش را در حوزهٔ شعر از سال ۱۳۶۸ آغاز کرد. علاوه بر سرایش شعر، جاوید فرهاد در زمینه‌های نقد شعر، نقد سینما، ترجمه و پژوهش نیز کار کرده است.

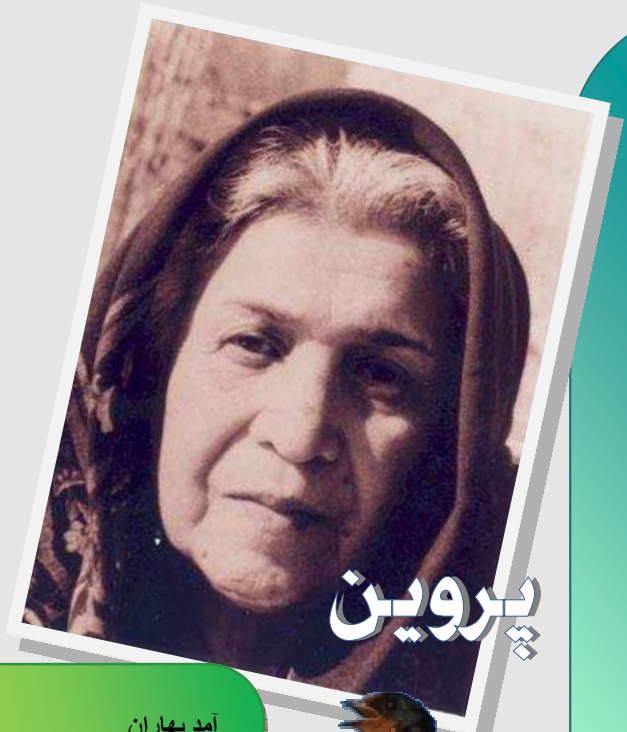

پروین دولت آبادی

بازمی‌آید پرستو نغمه خوان بازمی‌سازد در اینجا آشیان

باد سرد آرام بر صحرا گذشت،
سبزه‌زاران، رفته‌رفته، زردگشت.

تک درخت نارون شد رنگ رنگ،
زرد شد آن چتر شاداب و قشنگ.

برگ برگ گل به رقص باد ریخت،
رشته‌های بید بن از هم گسیخت،

چشمه کم‌کم خشک شد بی‌آب شد،
باغ و بستان ناگهان در خواب شد.

کرد دهقان دانه‌ها در زیر خاک،
کرد کوته شاخهٔ پیچان تاک.

فصل پاییز و زمستان می‌رود،
بار دیگر چون بهاران می‌شود،

از زمین خشک می‌روید گیاه،
چشمه جوشد، آب می‌افتد به راه،

برگ نو آرد درخت نارون،
سبز گردد شاخساران کهن،

گل بخندد بر سر گلبوته‌ها،
پر کند بوی خوش گل باغ را،

باز می‌آید پرستو نغمه خوان،
باز می‌سازد در اینجا آشیان.

پروین دولت آبادی،از پیشگامان شعر کودک و از غزلسرایان معاصرایران، در سال ۱۳۰۳خورشیدی در محلهٔ احمد آباد اصفهان پای به پهنهٔ هستی گذاشت. در همان شهر نخستین سال های آموزش ابتدائی را سپری کرد. در تهران، در دبستان نوروز ودبیرستان های صداقت و نوربخش به تحصیل پرداخت واز این دبیرستان آمریکائی فارغ التحصیل شد.

برغم علاقهٔ شدیدی که به تحصیل در رشته های نقاشی و مجسمه سازی داشت، با مشاهدهٔ وضعیت پرورشگاه شهرداری تهران و چند و چون زندگی کودکان آن، تحصیل در دانشکدهٔ هنرهای زیبا را رها کرد و در این پرورشگاه مشغول به کار شد. در همین پرورشگاه بود که نخستین شعر های خود را برای کودکان سرود. پس از سالی چند کار در پرورشگاه شهرداری تهران، به خاطر دلبستگیش به امر آموزش به شرکت نفت رفت و در آنجا به آموزش کارگران بی سواد آن مؤسسه مشغول شد.

پروین دولت آبادی در کنار کار از ادامهٔ تحصیل هم غافل نبود و سال هائی را به تحصیل در انگلیس و آمریکا پرداخت. وی از برجسته ترین چهره های شعر کودک در ایران بود و در بخش "کتاب کودک" انتشارات فرانکلین از ویراستاران این بخش بود. با همکاری خانم لیلی آهی به جمع آوری گنجینهٔ ادبیات کودکان پرداخت .

در عرصهٔ تحقیق ادبی نیز اثری در مورد زندگی و شعر" جهان ملک خاتون" - دختر مسعود شاه اینجو و همسر خواجه قوام الدین، وزیر امیر مبارزاز حکمرانان آل مظفر در شیراز، که همروزگار حافظ بود و شعر می سرود بر جای گذاشت.

پروین دولت آبادی در عرصهٔ شعر معاصر در جرگهٔ غزلسرایان جائی چشمگیر دارد و از او غزل هائی ناب و سرشار از احساس بر جای مانده است. از آثار منتشر شدهٔ او کتب زیر را میتوان برشمرد: شورآب، آتش و آب، بر قایق ابرها، باز می آید پرستو نغمه خوان، شهر سنگ، هلال نقره سا، در بلورین جامهٔ انگور، گنجشگ و وَزَغ، جمجمک برگ خزان و گذری در ادبیات کودکان.

آمد بهاران
دانه دانه ریخت باران
روی بام و روی ایوان
روی حوض خانه ی ما
ریخت باران شاد و خندان
با سرود نرم باران
نارون از خواب پاشد
چشم خواب آلود نرگس
با نسیم صبح وا شد
آب حوض خانه ی ما
از یخ نازک رها شد
کاشی فیروز رنگش
جایگاه مرغ ها شد
باز شد گنجشک زیبا
بر درخت خانه مهمان
پر زد این سو، خواند آن سو
جیک جیک آمد بهاران

شاعر : پروین دولت آبادی

آرسن نظریان

تقاطع تمدن ها یا گسل های ژئوپولیتیک

• وجود گروهی فاشیست در دولتی در اروپا بعد از جنگ دوم جهانی سابقه نداشته و برکناری و استیضاح و احیانا محاکمه یانوکوویچ، رییس جمهور قانونی، نیز مراحل قانونی خود را طی نکرد. نیروهای مخالف موافقت نامه ای را که خود پای آن امضا کرده بودند، زیرپا گذاشتند و به اقدامات خشونت آمیز ادامه دادند ...

شروع بحران در اوکراین

بحران اقتصادی ناشی از فساد همه جا گیر، که به درجات متفاوت دامنگیر اقمار سابق اتحاد شوروی بوده است، در اوکراین نیز سبب نارضایی وسیع مردم و به وجود آمدن حالتی انفجاری در جامعه گردید. اتحادیه اروپا به همراهی بانک جهانی برنامه ای برای اصلاحات اقتصادی و پیوستن به اتحادیه در چارچوب "طرح مشارکت شرقی" به دولت اوکراین پیشنهاد کرد. از طرف دیگر، روسیه، همسایه قدرتمند اوکراین نیز ویکتور یانوکوویچ، رییس جمهوری آنکشور، را تحت فشار قرارداد که به اتحادیه گمرکی اروپا- آسیا به سرکردگی روسیه بپیوندد. اتحادیه هنوز در پروسه شکل گیری است و فعلا چند جمهوری سابق شوروی ازجمله قزاقستان، بلاروسی، تاجیکستان و ارمنستان را در بر می گیرد. جامعه اوکراین، لااقل بخش اوکراینی زبان آن، بیشتر متمایل به پیوستن به اتحادیه اروپا بود و به اتحادیه گمرکی پیشنهادی آقای پوتین با سوءظن می نگریست.
ویکتور یانوکوویچ، که خود متمایل به روسیه بود، مدتها در تردید و دودلی به سر می برد تااینکه روسیه به عنوان راه چاره موقت وامی ۱۷ میلیارد دلاری به این کشور پیشنهاد کرد. در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳، یانوکوویچ، علی رغم تمایل بخشهای وسیعی از مردم کشورش طرح پیشنهادی اتحادیه اروپا را رد و تصمیم به پیوستن به اتحادیه گمرکی پیشنهادی روسیه گرفت. این تصمیم در واقع جرقه ای شد برای روشن کردن آتش اعتراض ، سپس شعله ورشدن آن، تغییر خشونت آمیز هیات حاکمه اوکراین و نهایتا بحران بین المللی کنونی.
باید گفت که تصویر منفی ای که مردمان اقمار سابق اتحاد شوروی از روسیه کنونی پیدا کرده اند، البته خیلی هم دور از واقعیت نیست. روسیه پوتین الگوی خوبی برای تغییر و تحول جوامعی که در تلاش برقراری نظام عادلانه اقتصادی و اجتماعی هستند، نمی باشد، چنانکه جمهوری هایی که تصمیم به پیوستن به اتحادیه گمرکی گرفتند عموما با مقداری تردید و تعلل و بعضا براثر فشار دولت روسیه به این اتحادیه روی آورده اند. به عنوان مثال، اتحادیه اروپا پیشنهاد مشابهی درچارچوب طرح یادشده به ارمنستان داده بود. از طرف دیگر، دولت به شدت زیر فشار کرملین قرار داشت تا به اتحادیه گمرکی اروپا- آسیا بپیوندد. پس از آنکه روسیه پیشنهاد کرد که در ازای تصمیم ارمنستان به پیوستن به اتحادیه گمرکی قیمت گاز صادراتی به این کشور را کاهش داده خواهد داد، آقای سرژ سرکیسیان، رییس جمهور، همانند همتای اوکراینی خود، یانوکوویچ، بدون مراجعه به نظر و موضع قاطبه مردم، تصمیم به پیوستن به اتحادیه گمرکی گرفت. البته، در صورت مراجعه هم، به دلایل ژئوپولتیک، اجماع صاحب نظران به احتمال زیاد بر پیوستن به اتحادیه گمرکی با شرط و شروطی می شد. به همین دلیل، در ارمنستان، برخلاف اوکراین اعتراضات وسیع مانند اوکراین صورت نگرفت. لکن، تصمیم رییس جمهوری بدون رجوع به آرای عمومی و قراردادن جامعه دربرابرعمل انجام شده، کاهش مقبولیت او در مردم انجامیده است. باری، اعتراضات و مخالفتها علیه تصمیم یانوکوویچ عمدتا در شهر کیف، پایتخت اوکراین شکل
گرفت و به دلیل عدم توجه و بی اعتنایی یانوکوویچ به نظر و رای مردم درمدت کوتاهی به صورت تظاهرات توده ای درآمد. تظاهرات به تدریج از حالت مسالمت آمیز خارج و عمدتا توسط گروههای دست راستی افراطی به خشونت کشیده شد.
اعتراضات حدود سه ماه طول کشید و به کشته شدن ۹۴ نفر و مجروح شدن حدود ۹۰۰ نفر منجرگردید. دربین کشته شدگان و مجروحین تعداد قابل ملاحظه ای افراد پلیس هم دیده می شوند.
لازم به یادآوری است که در طول تظاهرات، رهبران و چهره های محافظه کار سرشناس متعدد غربی، ازجمله سناتور مک کین از امریکا و ویتالی کلیچکو، قهرمان بوکس آلمانی- اوکراینی، که نه به زبان آلمانی تسلط دارد نه اوکراینی، دربین تظاهرکنندگان حضوریافته و به تهییج احساسات و یا تشویق به مقابله با پلیس پرداختند (1).
سرانجام، در ۲۲ فوریه، پس از اخطارگروههای مخالف به رییس جمهور به استعفا،علی رغم موافقت نامه ای که بین همه طرفهای درگیر امضا شده بود، دولتی موقت زمام امور را در کیف به دست گرفت.
اشغال مقر ریاست جمهوری و محل سکونت یانوکوویچ و درپی آن انتشار تصاویر شیوه زندگی، ناوگان اتومبیلهای لوکس، کشتی بادبانی مجلل و غیره رییس جمهور، بر موقعیت اوکراین از لحاظ درجه فساد در شاخص بین المللی صحه می گذاشت.
طبق آمار منتشره توسط "سازمان بین المللی شفافیت" برای سال ۲۰۱۳ ، اوکراین در میان ۱۷۵ کشور درجه ۱۴۴ را از لحاظ شفافیت به خود اختصاص داده است.

پادرمیانی کشورهای اروپایی

در اوج تنشها و برخوردها بین نیروهای پلیس و تظاهرکنندگان، یانوکویچ پیشنهاد مذاکره با گروههای مخالف را داد که با مخالفت آنها مواجه گردید. پاره ای از دول اروپایی اقدام به میانجی گری بین دولت و مخالفین برای خروج از بن بست نموده و وزرای خارجه خود را برای این منظور به کیف فرستادند. در نتیجه، در ۲۱ فوریه، موافقت نامه ای برای انتقال مسالمت آمیز قدرت بین همه طرفهای درگیر منعقد شد که وزرای خارجه سه کشور اروپایی فرانسه، آلمان و لهستان نیز پای آن امضا کردند. اعلام شد که مخالفان به همه خواستهای خود رسیده اند. رئیس جمهور آمریکا، اوباما نیز بلافاصله طی اعلامیه ای موافقت نامه را تایید و از مخالفان خواست که آنرا اجرا کنند.

عوامل تعمیق بحران کشانده شدن تظاهرات آرام به خشونت و عدم اجرای موافقت نامه

لکن، چند ساعتی بعد از امضای موافقت نامه، مخالفان به یانوکوویچ اخطار دادند که یا استعفا دهد و یا اینکه آماده تصرف مقرش توسط آنها باشد. یانوکویچ به جای رویارویی بیشتر و احتمالا خطرناکتر، کاخ ریاست جمهوری را ترک کرد. خبر به صورت "فرار یانوکویچ" منتشر شد. مخالفان به مقر ریاست جمهوری حمله برده و آنرا اشغال نمودند. در دولت موقتی که درپی این تحولات سریع تشکیل شد، چندین وزارتخانه مهم به حزب فاشیستی سووبودا (آزادی) واگزارگردید. پارلمان اوکراین در ۲۲ فوریه یانوکویچ را عزل و اولکساندر تورچینف، سخنگوی جدید مجلس، را به عنوان رییس جمهور موقت انتخاب کرد.
حزب دست راستی سووبودا (آزادی) علنا علیه یهودیان و روسها شعار داده و در برخوردهای خشونت آمیز با پلیس که منجر به مرگ دهها نفر از هردو طرف گردیده، نقش اساسی ایفا نموده است.
افراد این حزب که به روشنی در تاکتیکهای جنگهای خیابانی آموزش دیده بودند عموما‌مسئول کشانده شدن تظاهرات آرام به سوی خشونت و عملیات قهری شناخته شده اند.
اگر ادعای مربوط به نقش تک تیراندازان درست باشد، کل مشروعیت دولت جدید را می توان زیر سئوال برد. مکالمه تلفنی افشا شده میان کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا و وزیر خارجه استونی، اورماس پائت، حاکی از آنست که ائتلاف درست راستی موسوم به "میدان"، که نیروی اصلی در برخوردهای مخالفان با پلیس بوده، تک تیراندازانی را اجیر کرده بود که به سوی تظاهر کنندگان و نیروهای پلیس، هردو آتش گشوده است. طبق اطلاع پائت، رییس خدمات پزشکی "میدان"، الگا بوگومولتس، که خود پزشک است، تصاویری از قربانیان به وی نشان داده و اظهار داشته است که "قربانیان به شکل مشابه و توسط گلوله های مشابه ای کشته شده اند ... واقعا نگران کننده است که آنچه به عنوان دولت ائتلافی جدید روی کارآمده مایل نیست این مساله را پیگیری کند ..."(2).

اقدامات عجولانه دولت موقت

همانطور که اغلب در عمل هم دیده می شود، تصمیمات و اقداماتی که در حالت غلیان عاطفی و یا سراسیمگی اتخاذ یا اعمال می شود، عموما زیان آور و مخرب به حال منافع و مصالح کشور است. در تحولات مورد بحث اوکراین، نفوذ خارج از تناسبی که گروههای دست راستی افراطی در دولت موقت به دست آوردند، نیز به نوبه خود مزید بر علت شد.
به استثنای صدور فرمان آزادی خانم یولیا تیموشنکو، نخست وزیر پیشین، که در زندان به سر می برد، دولت جدید درهمان روزهای اول قوانینی را به فوریت به تصویب رساند که اوضاع را بحرانی تر کرد. ازجمله، قرار بازداشت یانوکوویچ به اتهام "کشتار جمعی" مردم اوکراین، که طبق موافقت نامه منعقد میان همه طرفها رییس جمهور قانونی کشور به شمار می رفت، لغو موقعیت زبان روسی به عنوان زبان اول در منطقه ای که اکثریت سکنه به آن زبان صحبت می کنند و انحلال دادگاه عالی قانون اساسی و غیره (3).

تایید سریع و بلاشرط دولت موقت توسط غرب

اتحادیه اروپا و ایالات متحده که شاهد این اوضاع بودند، تحولات جدید را تایید و به سرعت و به طور بلاشرط دولت موقت را به عنوان دولت قانونی به رسمیت شناختند.
وجود گروهی فاشیست در دولتی در اروپا بعد از جنگ دوم جهانی سابقه نداشته و برکناری و استیضاح و احیانا محاکمه یانوکوویچ، رییس جمهور قانونی، نیز مراحل قانونی خود را طی نکرد. نیروهای مخالف موافقت نامه ای را که خود پای آن امضا کرده بودند، زیرپا گذاشتند و به اقدامات خشونت آمیز ادامه دادند. عدم توجه به این قانون شکنی ها و تایید و شناسایی سریع دولت موقت به توسط اتحادیه اروپا و امریکا ازنظر روسیه بخشی از برنامه منزوی کردن آنکشور توسط غرب بود.
روسیه تغییر هیات حاکمه در کیف را مقدمه خروج اوکراین از حوزه نفوذ خود و باز شدن راه برای ورود بعدی نیروهای ناتو در پشت مرزهایش تلقی می کرد. به همین جهت، فدراسیون روسیه دولت جدید اوکراین را به رسمیت نمی شناسد و آنرا دولت کودتای دست راستی ها می نامد.
این رویدادها،همچنین بازتابی بسیار منفی در بخش روسی یا روس زبان اوکراین برجای می گذاشت که خاطرات تلخی از دوران سلطه فاشیستها بر اوکراین داشتند.

مشروعیت دولت موقت

با توجه به اوصاف و مراتب بالا، این سئوال مطرح می شود که آیا می توان تحولات اوکراین را انقلاب و دولت موقت را دولت مشروع برآمده از انقلاب نامید؟ آیا این دولت واقعا نماینده خواست همه مردم اوکراین است؟ اگر چنین است سکنه نواحی شرقی و جنوبی آن (صرفنظر از شبه جزیره کریمه که حدود ۶۰ در صد جمعیت آن روس زبان و هوادار روسیه است) نیز می بایستی از آن حمایت می کردند، در حالی که ما عکس آنرا شاهد هستیم. بعلاوه، برخلاف مورد جمهوری اسلامی که تقریبا بلافاصله پس از روی کارآمدن، به حق یا به ناحق، توسط همه قدرتهای بزرگ شناخته شد، روسیه و چین و بسیاری کشورهای دیگر دولت جدید اوکراین را به رسمیت نشناخته اند.
به هرصورت، درغیاب نیروی دیگری در اوکراین، به ناچار دولتی که عملا قدرت را دردست دارد، طبق رسم و سنت بین المللی دولت قانونی شناخته می شود.

باری، در زمانی که روسیه هنوز سرمست موفقیت چشمگیرش در برگزاری بازی های المپیک سوچی بود، تحولات اوکراین با چنان سرعتی پیش رفت که کرملین را غافلگیر کرد. با خلع یانوکوویچ از قدرت پوتین احساس کرد که جای پایی در اوکراین ندارد. بنابراین، به سرعت به فکر استفاده از اهرمهای فشار سیاسی و نظامی با استفاده از کارت تاریخی کریمه افتاد.

شبه‌جزیره کریمه یک جمهوری خودمختار در جنوب اوکراین است. شبه جزیره از سال ۱۷۸۳ مقر پایگاه دریای روسیه برای ناوگان او در دریای سیاه بوده است..در سال ۱۹۵۴ دولت شوروی به رهبری نیکیتا خروشچف که خود اوکراینی بود، شبه جزیره کریمه را به عنوان نشان برادری سوسیالیستی به اوکراین هدیه داد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، قراردادی بین فدراسیون روسیه و جمهوری مستقل اوکراین در ۱۹۹۱ بسته شد که به موجب آن روسیه اجازه می یافت به صورت اجاره ای در بندر سواستوپل پایگاه دریایی و تعداد ۱۱۰۰۰ سرباز داشته باشد.
حدود ۶۰ درصد ساکنان کریمه روس و بقیه اوکراینی، تاتار و قومیتهای دیگر هستند. از دست رفتن این پایگاه استرتژیک دریایی برای روسیه فاجعه امیز خواهد بود، زیرا راه او به آبهای آزاد را عملا خواهد بست.

ابتدا، پوتین از پارلمان خواستار تصویب اجازه کاربرد (محدود) نیرو در رابطه با بحران اوکراین گردید. پارلمان مطیع نیز به تقاضای او پاسخ مثبت داد. همزمان، نیروهای مسلحی که هیچگونه نشان نظامی یاعلامت کشوری نداشتند، پارلمان کریمه را تحت محاصره در آوردند. شبه جزیره اکنون تحت اشغال این نیروهاست. گرچه روسیه اعلام می کند که این نیروها به ارتش او تعلق ندارند، تردید کمی وجود دارد که آنها جزو قوای نظامی روسیه هستند یا از آن دستور می گیرند. طبق اعلام دولت اوکراین، تا این تاریخ روسیه حدود ۳۰۰۰۰ نیروی مسلح در کریمه و اطراف آن مستقر کرده است. پارلمان کریمه که در اختیار نیروهای طرفدار روسیه است رای به الحاق شبه جزیره به اینکشور داده و روز ۱۶ مارس را برای همه پرسی راجع به این موضوع تعیین نموده است.

آخرین تحولات

دولت جدید کیف اعلام نموده که هیچکدام از تصمیمات پارلمان کریمه بعد از تصرف آن توسط نیروهای روسی یا هوادار روسیه در ۲۷ فوریه را قانونی نمی داند. دولتهای غربی نیز اقدامات روسیه را محکوم و در فکر برقراری تحریمهایی علیه روسیه هستند.

افراد مسلحی که پادگانها و ادارات دولتی در شبه جزیره کریمه را اشغال کرده اند روز جمعه، ۷ مارس، اجازه ورود به یک هیات پنجاه نفری از ناظران سازمان امنیت وهمکاری اروپا به کریمه را ندادند. آقای باراک اوباما، رییس جمهور امریکا، تاکنون چند بار با پوتین، رییس جمهور روسیه تماس تلفنی داشته و پیشنهادهایی برای حل بحران مطرح کرده، که نتیجه ای در کاهش بحران نداشته است. روسیه اصرار می ورزد که بحران کنونی را کشورهای غربی به وجود آورده اند و اینکه بحران کریمه نباید بر روابط عادی روسیه و امریکا اثر بگذارد.
دولت جدید کیف به نیروهای مسلح خود آماده باش داده و نیروهای ذخیره را به خدمت فراخوانده است. همچنین، به دفعات متعدد روسیه را فراخوانده است تا اشغال خاک اوکراین را متوقف و نیروهایی را که درپی بحران به کریمه فرستاده از شبه جزیره خارج سازد. این فراخوانها گوش شنوایی نزد روسها ندارد و دولت اوکراین هم ظاهرا کار دیگری از دستش ساخته نیست.
با نزدیک شدن تاریخ اعلام شده پارلمان کریمه برای همه پرسی انتظار می رود که تنشها بالا گیرد. در روزهای اخیر تظاهراتی در دونتسک، در شرق اوکراین، که مرکز هواداران روسیه است، صورت گرفته که کشته و زخمی هم به دنبال داشته است.

احتمالات موجود

1 - رویارویی نظامی بین اوکراین و روسیه - تقریبا هیچکس درباره راه حل نظامی فکر نمی کند، گو اینکه روسیه و ایالات متحده به تحرکات و رزمایشهای نظامی در خشکی و دریا در اطراف اوکراین دست زده اند. لکن، اگر برخوردی بین نیروهای اوکراینی و روسی روی دهد، بدون کمک و پشتیبانی مداوم خارجی، ارتش اوکراین، به احتمال قریب به یقین، ظرف مدت کوتاهی درهم کوبیده خواهد شد و روسیه با اتکا به نیروهی قهریه به هدفهای خود خواهد رسید.

2 - عقب نشینی روسیه: غیرمحتمل. روسها نیروهای خود را برای چند روز مرخصی به کریمه نفرستادند. مساله فقط حمایت ادعایی از حقوق روس زبانان کریمه هم نیست. همانطور که گفته شد، مهمترین پایگاه دریایی روسیه برای دسترسی به آبهای گرم در بندر سواستوپل قرار دارد و ترس اساسی روسیه آنست که در صورت روی کارآمدن دولتی غیردوست در کیف، این پایگاه حیاتی را از دست بدهد. بنابراین، روسیه بدون کسب امتیازات و تضمینهایی در کریمه مشکل نیروهایش را از آن خارج سازد.

3 - عقب نشینی روسیه با کسب امتیازات - حالتی که بیش از همه محتمل است. گزینه های مختلفی ممکن است در این حالت پیش آید: الحاق شبه جزیره کریمه به خاک روسیه از طریق همه پرسی، حالتی که مورد ترجیح سکنه روسی زبان شبه جزیره است، که درواقع برگشت به اوضاعی مشابه موقعیت پیش از ۱۹۵۴ خواهد بود. دوم، تبدیل کریمه به یک کشور نیمه مستقل یا منطقه خودمختار با پیوند نزدیک با روسیه (دولت پوشالی)؛ سوم، اعلام بندر سواستوپل به عنوان جزیی از خاک روسیه طی موافقت نامه ای با حکومت کیف، مثل ترتیباتی که ایالات متحده در گوانتانامو با دولت کوبا دارد. بالاخره، گزینه های مشابه یا بینابینی راهم نباید از نظر دورداشت.

4 - رویارویی نظامی با غرب

چنانچه هیچ یک از احتمالات بالا تحقق نیابد، رویارویی نظامی روسیه و غرب در دستور کار قرار خواهد گرفت. چنین احتمالی، البته بسیار بعید به نظر می رسد و لزومی هم به بحث راجع به پی آمدهای آن برای همه طرفها و برای جهان به طورکلی نیست. عبارت معروف یکی از نخست وزیران انگلیس (4) درزمان جنگ سرد و خطر رویارویی هسته ای بین بلوک شرق و غرب دایر براینکه "یا ما با اتحاد شوروی زندگی می کنیم یا همراه او ازبین می رویم"، هنوز هم تا حد زیادی مصداق دارد، گواینکه روسیه امروز، شوروی آن زمان نیست.
اما، مهم است عواملی که به بوجودآمدن اوضاع و احوال فعلی کمک کردند شناخته شوند.
عوامل موجد بحران
الف - روسیه پوتین

بعد از دوران هرج ومرج ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی، فدراسیون روسیه تحت رهبری ولادیمیر پوتین به برکت منابع سرشار نفت و گازش شاهد سطحی از احیای اقتصادی و ثبات سیاسی بوده است. اما سیر این کشور در جهت دموکراسی و عدالت اقتصادی و اجتماعی چندان امیدبخش نبوده. فساد بازمانده از دهه های آخر نظام سوسیالیستی شوروی همچنان دامنگیر جمهوری های سابق شوروی می باشد و فدراسیون روسیه احتمالا یکی از بدترین نمونه های آنست.
یکه تازی پوتین در صحنه سیاست داخلی روسیه و فرونشاندن صداهای مخالف با توسل به روشهای مستبدانه توسعه و رشد نهادهای دموکراتیک در روسیه را کند و باردیگر قدرت را در یک فرد متمرکز ساخته است. همینطور، رویای پوتین برای احیای عظمت امپراطوری روسیه، از جمله تحت لوای اتحادیه گمرکی جمهوری های مشترک المنافع، نیز مزید بر علت شده و روسیه را از مسیر اصلاحات درونی و رشد قانونمدارانه منحرف نموده. بعلاو، تداوم و بقای مجموعه جمهوری های مشترک المنافع به میزان زیادی درگرو روابط اوکراین و روسیه خواهد بود. روسیه از دست رفتن اوکراین را به مثابه ضربه ای مهلک به حیثت و وزنه خود تجربه خواهد کرد. باتوجه به این تفاصیل، اوکراین را باید خط قرمز روسیه در اروپای شرقی به حساب آورد که پوتین ظاهرا از دست دادن آنرا به هیچوجه برنمی تابد.

ب - گسترش لگام گسیخته اتحادیه اروپا

گسترش مداوم و بی محابای اتحادیه اروپا و در پی آن استقرار ناتو در مناطق نفوذ سنتی روسیه به روشنی ناخشنودی شدید روسیه را به دنبال داشته و بی ملاحظگی بیش ازحد در این خصوص می تواند به بحرانهای جدی مثل گرجستان و بحران فعلی اوکراین دامن بزند.
قول و وعده های (بعضا) رایگانی که اتحادیه اروپا و غرب در مورد کمک به احیای اقتصادی و حمایت از اینکشورها در صورت پیوستن به غرب می دهند، غالبا امیدهایی غیرواقعی در رهبران و مردم اینکشورها به وجود می آورد که گاهی به جای حل بحران به تشدید آن منجر می شود.
حمایت مالی و اخلاقی از جانب غرب ممکن است اوکراینی ها را شاد سازد، اما کافی برای احیای اقتصاد بیمار اوکراین و تضمین ثبات آنکشور نخواهد بود.
بعلاوه، خود اتحادیه اکنون مثل سابق مشتاق پذیرفتن اقمار سابق شوروی نیست.
باربارا فون او- فریتاگ، مشاور دولت آلمان درمورد روسیه از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ درباره عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا چنین نظری داده است: "...
عضویت کشوری مثل اوکراین در اتحادیه اروپا، که هنوز در فساد بازمانده از عصر شوروی دست و پا می زند، امری کلا غیرواقع بینانه است" (5).
از طرف دیگر، واردکردن اوکراین به اتحادیه اروپا این خطر را دارد که حدود ۱۴ ملیون روسی زبان سکنه شرق اوکراین (ازمجموع ۴۶ ملیون نفر جمعیت) را، که بیشتر متمایل به مسکو هستند تا اتحادیه اروپا، رنجیده خاطر و ناراضی گرداند.

ج - گسلهای ژئوپولیتیک

بحث بالا ما را به مساله دوراهیی که اوکراین و کشورهای باصطلاح "حایل" با آن مواجه هستند می کشاند. اوکراین کشوری در میان حوزه های نفوذ قدرتهای جهانی است. چنین کشوری برای بقا و ثبات خود چاره ای جز حفظ موازنه ای حساب شده در سیاست خارجی خود نسبت به این قدرتها ندارد. روسیه بزرگ ترین شریک تجاری اوکراین است و این کشور برای تامین منابع انرژی خود تقریبا به طور کامل به روسیه وابسته است. حمایت مالی و اخلاقی- سیاسی غرب ممکن است بسیاری از اوکراینی ها را شاد سازد، اما کافی برای احیای اقتصاد ورشکسته او نخواهد بود.
همانطور که ...، سفیر سابق ایالات متحده در شوروی سابق اظهار داشته، "امکان ندارد که اوکراین، به دلیل تاریخ، موقعیت جغرافیایی و پیوندهای طبیعی و اقتصادی اش با روسیه، بدون روابط دوستانه یا حداقل، رابطه غیرخصمانه با آنکشور، به کشوری متحد، باثبات و مرفه تبدیل گردد (6).
درواقع، کشورهای حایل که در تقاطع تمدنها و فرهنگها یا گسلهای ژئوپولتیک قراردارند، برای ادامه بقا و ثبات خود به یک معنی بار حفظ موازنه و صلح منطقه ای و یا حتی جهانی را هم باید به دوش بکشند. لکن، قدرتهای محاط، به عکس، در صورت بروز رویارویی جدی بین خودشان به راحتی می توانند این کشورها را قربانی منافع خودشان کنند، چنانکه در مورد گرجستان اینکار را کردند.

مساله اساسی اینجاست که موقعیت ژئوپولیتیک اینکشورها طوری است که تلاش آنها برای برقراری نظام دموکراتیک در کشور به طرز چاره ناپذیری به منافع و رقابتهای قدرتهای بزرگ گره می خورد. این وضعیت کار رهبران سیاسی اصلاح طلب را در این دسته از کشورها را به میزان قابل توجهی مشکل (و پیچیده) می سازد، اما البته، نه غیرممکن.
چنانچه در روسیه نظامی مردمسالار به جای دولت پوتین برسرکار بود، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در اینکشورها آسانتر و بسیاری از مشکلات روسیه نیز، ازجمله نگرانی های استراتژیک مشروع آن، امکان حل وفصل سهلتری می یافتند.
اما، واقعیت اینست که نمی دانیم آیا زمانی نظامی قانونمدار عاری از فساد در روسیه برقرار خواهد شد یانه. می توانیم به وقوع چنین امری در آینده امیدوار باشیم، اما این انتخابی است که نهایتا مردم روسیه باید به عمل آورند. به هرتقدیر، عقل سلیم حکم می کند که تاآنزمان همه طرفهای درگیر واقعیت روسیه را آنچنانکه هست بپذیرند. توجه شود که پذیرفتن واقعیت به معنای صحه گذاشتن برآن نیست. شیوه ایست برای به حداقل رساندن عوامل بازدارنده برای رشد و پیشرفت ورفاه عمومی. راه حلها و مسیرهای رشد می تواند همزمان شامل شیوه های قانونمدار برای نیل به عدالت سیاسی و اقتصادی و یک سیاست خارجی باشد که همسایه قدرتمندی مثل روسیه را به خصومت وا ندارد. این چالشی است که رهبران این کشورها باید به آن پاسخ گویند.

نهایتا، موافقت نامه ای بین المللی که طی آن تمامیت ارضی اوکراین و حقوق استراتژیک مشروع فدراسیون روسیه در کریمه، طبق هنجارها و عرف حقوق بین الملل، توسط همه طرفهای درگیر تضمین شده باشد، می تواند به بحران موجود خاتمه داده و اوضاع را به حالت عادی برگرداند.

۲۳ اسفند ۲۰۱۴

پیوندها:
1. www.mirror.co.uk
2. www.presstv.com
3. rt.com
4. احتمالا وینستون چرچیل.
5. www.bloomberg.com
6. jackmatlock.com

De Nuclear Security Summit 2014 (NSS) is een internationale top, met als doel nucleair terrorisme wereldwijd te voorkomen.

Thema's van NSS 2014

We voorkomen nucleair terrorisme door:

1-Het verminderen van gevaarlijk nucleair materiaal in de wereld

2-Al het materiaal dat er is nog beter beveiligen

3-Het versterken van de internationale samenwerking

Over de NSS

In 2009 hield President Obama een toespraak in Praag waarin hij nucleair terrorisme noemde als één van de grootste bedreigingen voor de internationale veiligheid.
Obama organiseerde daarom in 2010 in Washington de eerste Nuclear Security Summit (NSS). Doel was om op het hoogste niveau aandacht te vragen voor de beveiliging van nucleaire materialen en zo nucleair terrorisme te voorkomen. Bij deze eerste top waren 47 landen en drie internationale organisaties aanwezig. In 2012 vond de tweede NSS in Seoel plaats. Hiervoor waren 53 landen en vier internationale organisaties uitgenodigd. De eerste top stond in het teken van het maken van politieke afspraken, in Seoel ging het om de voortgang. Bij de derde NSS in 2014 in Den Haag staan de geboekte resultaten en de toekomst centraal.
Het was op initiatief van president Obama dat in 2010 de eerste Nuclear Security Summit werd gehouden. – Photo by Yonhap News via Getty Images
In het NSS-proces verbeteren landen hun nucleaire beveiliging op basis van het *Washington Work Plan*. Dit werkplan bevat tal van maatregelen en acties. In Seoel is daaraan nog een aantal toegevoegd. Deze zijn verwoord in het *Seoel Communiqué*. Het NSS-proces is een doorlopend proces, waarbij wereldleiders en diplomaten vanaf 2009 extra aandacht geven aan nucleaire beveiliging.
In de aanloop naar iedere top vindt uitgebreid overleg plaats. Dat proces is voor de NSS 2014 al gestart in 2012. De onderhandelaars van de verschillende landen noemen we *Sherpa's* en *Sous-Sherpa's*. Zij overleggen over de speerpunten, werkplannen en maatregelen en bespreken de voortgang. Die onderhandelingen leiden uiteindelijk tot besluiten. Die besluiten worden tijdens de top bekrachtigd en daarna via een zogenoemd communiqué naar buiten gebracht.

NSS 2010

De eerste top werd gehouden in 2010 in Washington op initiatief van president Obama. Er deden 47 landen en drie internationale organisaties mee. Doel was om door nog beter samen te werken de nucleaire beveiliging wereldwijd te versterken, en concrete afspraken te maken voor de verbetering van bescherming van nucleaire materialen.
Het resultaat van deze top is gebundeld in het Washington Workplan met concrete plannen en werkpunten, en het Washington Communiqué, met daarin toezeggingen en intentieverklaringen van de deelnemende landen.

De concrete besluiten van Washington 2010:

- Leiders beaamden gezamenlijk de ernst en actualiteit van dreiging van nucleair terrorisme.
- De deelnemende landen kwamen tot overeenstemming om te werken aan het beveiligen van al het kwetsbaar nucleair materiaal wereldwijd.
- De deelnemende landen namen hun verantwoordelijkheid om binnen eigen landsgrenzen de beveiliging van nucleair materiaal op orde te hebben.

De deelnemende landen spraken af om als internationale gemeenschap samen te werken om nucleaire beveiliging te verbeteren.

NSS 2012

Na de top in Washington in 2010 werden zes nieuwe landen (Denemarken, Litouwen, Azerbeidzjan, Roemenië, Hongarije, en Gabon) en één nieuwe internationale organisatie (Interpol) door Zuid-Korea uitgenodigd om zich bij de NSS aan te sluiten.
Bij de tweede summit in Seoel in 2012 waren 53 landen aanwezig. Deze summit bouwde voort op de in Washington bepaalde doelen. In Seoel werden nieuwe ambities toegevoegd aan het Washington Work Plan: de synergie tussen nucleaire veiligheid ("safety") en beveiliging ("security") werd als waardevol voor de NSS erkend, evenals de noodzaak om ook radiologische bronnen beter te beschermen tegen diefstal en misbruik. Radiologische bronnen zijn weliswaar niet bruikbaar in een nucleair wapen, maar lenen zich wel voor het maken van een "dirty bomb" die bij inzet straling kan veroorzaken en ontwrichtend kan werken op de samenleving. De concrete resultaten van de top werden gebundeld in het Seoel Communiqué.

NSS 2014

Centrale vraag voor de top in 2014 is wat er in de afgelopen vier jaar is gerealiseerd van de ambities uit het "Washington Work Plan" en het "Seoel Communique", welke doelen nog niet zijn bereikt en hoe op deze punten resultaten geboekt kunnen worden.

Giftbaskets

Er zijn landen die bij de NSS een stapje verder willen gaan met een specifiek beveiligingsthema dan andere NSS-landen. Zij kunnen dan een zogenaamde "giftbasket" aanbieden, een extra initiatief. Leiders van deze "giftbaskets" verzamelen zoveel mogelijk andere landen die zich aansluiten. Daardoor wordt er een voorhoede van landen gevormd die een rolmodel wil zijn op het terrein van een specifiek beveiligingsaspect.
Bijvoorbeeld Nederland heeft, via het gezaghebbende *Nederlands Forensisch Instituut* (NFI), het voortouw genomen bij het verder ontwikkelen van de giftbasket van "nuclear forensics" (forensische analyse van incidenten met nucleaire of radiologische materialen) en de internationale samenwerking op dit terrein.